میکروفیلم تهیه شد

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: شرح الروضة البهیة (متن وقسمت قافیه شناسی)

مؤلف متن: علی اکبر بن علی بن محمد اسماعیل بن محمد مهدی شیرازی.

محشی:

شارح: .... مترجم: ....

تاریخ تحریر: ١٢٨١ ق — نوع خط: نستعلیق — تعداد سطر: ١٥

جزء کتب: ~~ادبیات~~ فقه — زبان: عربی — عدد اوراق: ٥٣

طول: ١٧ — عرض: ١١ — شماره عمومی: ٢٥٠٤٦

وقفی / خریداری — تاریخ — وقف / خریداری

ملاحظات:

اندازه نوشته: ١٣ × ٧

في التلفظ تكرر قبل القافية او في حكم المستقل وان وقع بين القافيتين فغير لطافة

وكل بيت اشتمل عليه يسمى محجوبا ولا يجب تكراره بل يستحق ولانه بمنزلة الحاجب للقافية

والروي يسمى به والرديف هو كلمة او اكثر مستقلة في التلفظ وجئ به بعد القافية

الاصلي وتكرر او في حكم المستقل والبيت المشتمل عليه يسمى مردفا والمشتمل على القافية

يسمى مقفى ولا يجب ذكر الرديف بل يستحق واذا اختلف يكون عليا وكما يجب عدم

اختلاف الرديف في القافية يجب عدم اختلاف الرديف فيها ولان الرديف

لغة من يركب ردف الراكب وهو ردف القافية يسمى به تتمة لزوم ما لا يلزم

هو ان يجيئ في القافية مع الروي حرف لا يكون من حروف القافية ويسمى به لانه لا يلزم

اعتباره تم القسم الثاني بعون الله الملك الباقي واما المقالة الثالثة وهي صنايع

البديعية من محسنات اللفظي والمعنوي وتقسيم كل واحد الى اقسام وكل قسم الى

اقسام لطيفة والسرقات الشعرية فهو مطروح في الطريق بحيث يعرفها البدوي

والبدوي فلهذا اعرضنا عن ذكره وان شئت ان ترجع اليه بالتفصيل فعليك

بفن البديع من المطول فانه في غاية ولكنه نوعان المحسنات تتعلق

ويترددان للمعنوي وتتعلق للفظي او ارجع الى تحفة السؤال للمولى الاعظم

والمطاع المفخم النواب رة فانه في واحد وجملة اقسام ثلثة ولكن للمعنوي

بازبین شد

في التلفظ تكرر قبل القافية او في حكم المستقل وان وقع بين القافيتين فعيبه لطافة

وكل بيت اشتمل عليه يسمى محجوبا ولا يجب تكراره بل يستحسن ولانه بمنزلة الحاجب للقافية

والروي يسمى به والرديف هو كلمة او اكثر مستقلة في التلفظ وجيء به بعد القافية

الاصل وتكرر او في حكم المستقل والبيت المشتمل عليه يسمى مردفا والمشتمل على القافية

يسمى مقفى ولا يجب ذكر الرديف بل يستحسن واذا اختلف يكون عليها وكما يجب عدم

اختلاف الرديف ليصح القافية يجب عدم اختلاف الرديف ليصح ولان الرديف

لغة من يركب ردف الراكب وهو ردف القافية سمي به تتمة لزوم ما لا يلزم

هو ان يجيء في القافية مع الروي حرف لا يكون من حروف القافية وسمي به لانه لا يلزم

اعتباره تم القسم الثاني بعون الله الملك الباقي واما المقالة الثالثة وهي صنائع

البديعية من محسنات اللفظي والمعنوي وتقسيم كل واحد الى اقسام وكل قسم الى

اقسام ليصح والسرقات الشعرية فهو مطروح في الطريق بحيث يعرفها الوردي

والبدوي فلهذا اعرضنا عن ذكره وان شئت ان ترجع اليه بالتفصيل فعليك

بفن البديع من المطول فانه هي فيه غاية وتلك نوع من المحسنات تسعة

وعشرون للمعنوي وتسعة اللفظي او ارجع الى التحفة السنية للمولى الاعظم

والمطاع المفخم النواب ره فانه هي واحد وخمسون قسما ثلاثة وثلثون المعنوي

مقابله [illegible] عن اللفظ والمعنى [illegible] ١٢٨[illegible]

باز بين شد

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۲

بعد از حمد خالق اكبر و درود حضرت سيد بشر و آل و اصحاب آن سرور

چنين گويد بنده احقر لب علي ابن محمد اسمعيل ابن محمد مهدي قدس سرهم

العزيز علي اكبر شيرازي كه چون در حين مباحثه كتاب مستطاب شرح لمعه دمشقيه

جمعي از اجله اصحاب و دانشمندان از طلاب حفظهم الله تعالى و ايدهم

بفضله و كرمه كه در مباحثه شريك بودند بواسطه قصور در تتبع تام

و انس الكلام بعبارات رياضيش كه دانستن بسياري از مسائل رسائل

آن است در فهم مهمات و حل عبارات مسائل دقت و قبل از آن كتاب

شريف و مباحث لطيف كه لا بد منه است از اين فقير بضاعت خواهش

نمودند كه بزبان پارسي بر وجه اختصار سطري چند مشتمل بر مهمات و معقدات

منهج البهاء در آن جا بات و نكات متعلقه بعبارات مسائل مذكوره و

لطائف آن نگاشته كلك بيان شود تا شايد موجب ثواب و طلب غفران آيد

و چند آنكه بواسطه عدم قابليت و كثرت مشاغل نبوغ كنند از ايشان سعي بخشيده

اصرار ايشان در فهم صورت ذوق يافت ناچار از حضرت بار ايزدي حسبة

سطري از سطور نگاشته كلك تحرير شد اميد كه خطايا نامه و اغلاط خامه را

درپوشند
ناظران بذیل عفو کشند و در مطالب بعد در وسع و طاقت کوشند و مرتب ساخت
این اوراق بر دو باب و هر باب مشتمل بر مقدمه و مقاله مقدمه در بیان مسائل
ریاضیه و مقاله در ذکر نکات متعلقه بعبارات کتاب باب اول
در متعلقات بمباحث ادوات است و آن چنانکه گفتیم مشتمل است بر مقدمه
و مقاله مقدمه در بیان آنچه از مسائل ریاضیه در این باب دانستنی است اول
بدانکه هر چه قابل اشاره حسی است اگر بهیچ وجه قسمت نپذیرد آنرا نقطه
خوانند و اگر در یک جهت قسمت پذیر باشد و بس یعنی در طول که بعبارة اخری
طول بلا عرض و عمق بود آنرا خط نامند و اگر در دو جهت قسمت پذیر باشد و بس
یعنی در طول و عرض که بعبارة اخری طول و عرض بلا عمق بود آنرا سطح خوانند گویند
و اگر در سه جهت یعنی طول و عرض و عمق هر سه قسمت پذیر بود آنرا جسم
گویند و خط بر دو قسم است مستقیم و منحنی مستقیم آن بود که جمیع نقطهای
که برو فرض کنند محاذی یکدیگر باشند و منحنی بر خلاف آن باشد و سطح نیز
بر دو گونه است مستوی و غیر مستوی مستوی آن بود که هر دو نقطه که بر آن
فرض توان کرد اگر بخط مستقیم وصل شود آن خط از آن سطح بهیچ وجه
بیرون نیفتد و غیر مستوی آن بود که نه چنین باشد و چون دو خط با یکدیگر

ملاقات

ملاقات کنند بر وجهی که از ایشان کنجی پیدا آید آن کنج را زاویه خوانند و
هر یک از آن دو خط را ضلع آن زاویه پس اگر بعد از اخراج آن دو خط
چهار زاویه متساوی حاصل شود آن زاویه را قائمه گویند و اگر مختلف
بود بزرگتر را منفرجه و خردتر را حاده خوانند و معنی طول و عرض
و لابات که ذکر شد مناسب کلیات خطاب خواهد آمد و هر سطح که بیک
خط منحنی بر آن محیط شود چنانکه در میان آن نقطه فرض توان کرد که
هر خط مستقیم که از آن نقطه بمحیط آن سطح کشند همه برابر باشند آن سطح
را دایره و آن خط منحنی را محیط دایره و آن نقطه را مرکز و آن خطوط را
انصاف اقطار نامند و هر خط مستقیم که دایره را بدو پاره کند آنرا وتر
خوانند پس اگر بر مرکز گذرد آنرا قطر گویند و پاره که از محیط باز شود آنرا
قوس مسمی کنند و محیط هر دایره را سیصد و شصت قسم متساوی قسمت کنند
و هر قسمی را درجه گویند و هر درجه را شصت قسم کنند و هر قسمی را
دقیقه نامند و هر جسم که یک سطح بر آن محیط شود چنانکه در میان آن نقطه
فرض توان کرد که هر خط مستقیم که از آن نقطه بمحیط کشند همه
برابر باشند آن جسم را کره و آن سطح را محیط کره و آن نقطه را

مرکز و هر یک از آن خطها را نصف قطر گویند و چون سطح مستوی کره را
بدو پاره کند دایره حادث شود پس اگر آن دایره بمرکز کره گذرد آن
دایره را عظیمه و الا صغیره گویند و هر کره را که بر نفس خود حرکت
کند هر نقطه که بر او فرض کنند بعد از اتمام دوره دایره رسم کند
یا عظیمه یا صغیره پس اگر عظیمه باشد او را منطقه خوانند و الا مدار آن نقطه
و نیز هر دایره که بر کره فرض کنند خواه از حرکت آن کره مرتسم شود یا نه
اگر سطح آن بمرکز آن کره گذرد آن دایره را عظیمه خوانند و الا صغیره
و هر منطقه عظیمه باشد و عکس نه و از دو طرف کره مزبور دو نقطه
غیر متحرک لازم آید که دوری هر یک از منطقه از هر جانب مساوی باشد
هر یک از آن دو نقطه را قطب و خطی را که واصل شود میان دو قطب او را
محور نامند و دوایر عظام مشهوره ده است و از آنها آنچه در اینجا
احتیاج باشد بیان کنیم و گوئیم اول از دوایر عظام مشهوره منطقه فلک
اعظم است که او را معدل النهار و دایره استوا و اعتدال نیز گویند یکی را
دو قطب او را قطب عالم گویند یکی را که در جهت بنات النعش است قطب
شمالی و دیگر را قطب جنوبی نامند و مقداری که از حرکت معدل النهار

منتزع

منتزع شود او را زمان نامند و آنچه اندر دوره لکن قریب به یکشبانه روز است
و بیست و چهار ساعت باشد و حرکت فلک اعظم جمیع افلاک را از
جانب مشرق بمغرب حرکت کنند و سطح موهوم آن دایره کره زمین را
بدو پاره کند و خطی که از آن بر زمین حادث شود او را خط استوا گویند
و شب و روز در بلادی که بر آن خط واقع باشند همیشه مساوی باشد و تفاوت
محسوس بهم نرسانند و در عرض هر سال فصول آنها هشت بود چون آفتاب به
حرکت خاصه خود بر آن دایره رسد شب و روز در جمیع آفاق بغیر از عرض
تسعین مساوی شوند و در آن روز بلاد اول بهار و خریف بود و در خط استوا
چنانچه گذشت دائمی است و روز مساوی است و جمیع کواکب را طلوع و غروب
باشد و دایره معدل النهار بر سمت الرأس اهل آن بلاد باشد و دو قطب آن
بر افق بود و چون بلدی از خط استوا دور شود خواه از جانب جنوب و خواه
از جانب شمال روز و شب در غیر اول بهار و خریف اختلاف بهم رساند
تا بجائی رسد که در آنجا شش ماه روز و شش ماه شب بود که آن را عرض تسعین
نامند و در خط استوا چنانکه گذشت جمیع کواکب را طلوع و غروب بود
و شب و روز مساوی و در عرض تسعین کواکب ثوابت بعضی ابدی الظهور

در برخی ابدی الخفا باشند و در سایر آفاق که آنرا آفاق مایله خوانند بعضی
از کواکب ابدی الظهور و برخی ابدی الخفا و پاره را طلوع و غروب باشد و
کواکب ابدی الظهور و ابدی الخفا در آن بلاد باختلاف بعد بود و در زیر دفت
شب و روز متساوی و در ما بقی مختلف باشد و غایت اختلاف در اول سرطان
و جدی بود و چون خط استوا را شناختی بدانکه زمین کرویست و آب
بر اکثر از آن محیط و قریب بربعی از آن ظاهر و بر آنجا بلاد و عمارت بود
و آنرا ربع مسکون نامند اگرچه در بسیاری از آن بواسطه دریاها و کوهها
و صحراها اصلا آبادانی نباشند و اول آبادانی از خط استوا است
رو بجانب شمال و از جانب جنوب خط استوا اندکی عمارت
یافته اند که آنرا بواسطه قلت در حساب نیاورده اند و چون در
نفس خط استوا و قریب بان از جانب شمال نیز عمارت اندکیست
بعضی مبدء عمارت را ابتدا از خط استوا از جانب شمال بدوازده درجه
و ثلث که تخمینا دویست و چهل فرسخ باشد اعتبار نموده اند و از آنجا
نزد جمهور تا چهل و دو درجه از خط استوا پنجاه و چهار درجه و دو
ثلث درجه را باشد معموره گفته اند و آنرا اقالیم سبعه نامند و از
الی

25
دار انجی بالاتر تا نهایت عمارت بلاد را فضل اقالیم گیرند و نزد
جمعی از آنجا تا نهایت عمارت را که نزد بعضی شصت و سه درجه
و نهار اطول بیست ساعت شود و نزد بعضی تا شصت و شش
درجه که نهار اطول در آن موضع بیست و سه ساعت است
نیز داخل اقالیم بود پس آخر عمارت را آخر اقالیم نامند و دانند
و در میان دریاها جزائر معموره و غیر معموره بسیار است که تفصیل
آنها در کتب مسالک و ممالک ثبت است و آن کتابی چند است
که در آن عدد بلدان و کارها خوانند و طول و عرض شهرها و
درازی و پهنی و منشأ دریاها و غیر ذلک بیان شود و بطلمیوس
بعد از فراغ از مجسطی کتابی در آن باب نوشته و آنرا
موسوم بجغرافیا نموده ولیکن ربع آبادان را از جانب مشرق
و مغرب نیز مبدء نیست که بلدان را نسبت بان سنجند
و دوری بلدها از آن طول بلد گیرند و مبدء معموره
از جانب مغرب که باعتقاد منجمین طول بلد را بآن نسبت
بان سنجند جزیره ایست که در قسم معموره ملحق بف

بوده حال گویند خراب است مسمّی بجزایر خالدات
و از جانب مشرق که باعتقاد اهل هند باید طول
بلدان را نسبت بآن سنجید موضعی است که از اکنک در
گویند پس طول هر اقلیمی از جزایر خالدات است
تا کنک دز یا بالعکس که بینهما قریب به
یکصد و هشتاد درجه بود و عرض هر بلد چنانکه
بیاید بقدر دوری او از خطّ استوا بود و بدانکه
هر بلد که عرض آن کمتر و به خطّ استوا نزدیکتر بود
اختلاف شب و روز در آن کمتر باشد و هر چه دورتر
بیشتر چنانکه در آخر معموره حکما نزد جمهور نهار اطولش
بوده شانزده ساعت و ربع باشد و اقصر نهارش
و هفت ساعت و سه ربع و نزد بعضی آخر معموره جائی
بود که نهار اطولش بیست ساعت و بیشتر جماعتی اکثر
بیست و سه ساعت باد دار این تفصیلرا
که عنقریب حاجت بآن افتد

دوم

دوّم مرادی دوایر عظامه مشهوره منطقه فلک هشتم است
که آنرا منطقة البروج و فلک البروج نیز نامند شمس پیوسته بحرکت
خاصه خود بر این دایره حرکت کند و این دایره با معدّل النّهار
تقاطع کند بر دو نقطه یکی آنکه چون شمس بحرکت خاصه خود از او
گذشته بجانب شمال از معدّل شود نقطه اعتدال ربیعی گویند و
دیگری را نقطه اعتدال خریفی پس نصفی از این دایره بجانب شمال از
معدّل تمکن بود و نصفی بجانب جنوب و غایت دوری این دو دایره
از یکدیگر میل کلّی خوانند چنانکه میاید و قطبی این دایره جمیع کواکب
حرکت دوری اکثر از منه بواسطه حرکت جبری معدّل بر دو قطب عالم متحرک
باشد فاحفظه دوّم مرادی دوایر عظام مشهوره دایره مارّه به
باقطاب اربعه است و این دایره عظیمه است که بچهار قطب این دو دایره یعنی
معدّل و منطقه گذرد و تقاطع کند با آن دو دایره در دو نقطه غایت بعد
از یکدیگر و اقصر قوسی که از این دایره میان انتها یعنی این دو دایره یا
دو قطب انتها افتد آنرا میل کلّی گویند که آن برصد خاقان شهید
عبارت از بیست و سه درجه و سی دقیقه و هفده ثانیه باشد و لیکن

دایره بواسطه حرکت دائمی دو قطب منطقة البروج دائما در حرکت باشد
چهارم از دوایر عظام مشهوره دایره افق است و آن دایره عظیمه ایست
که یک قطب او سمت الراس باشد و دیگری سمت القدم و مراد بسمت الراس
نقطه ایست که چون خطی بر استقامت قامت شخص از جانب فوق اخراج کنند
بان نقطه منتهی شود و در برابر آن سمت القدم است و این دایره زمین را
بدو بخش کند نیمی ظاهر و مرئی و نیمی غیر مرئی و نیز تنصیف کند معدل النهار را بر دو نقطه یکی را نقطه
مشرق و مشرق اعتدال گویند و دیگری را نقطه مغرب و مغرب اعتدال و گاهی این افق را
بر دایره صغیره اطلاق کنند که موازی افق حقیقی و مماس سطح ارض باشد و این افق
حسی گویند پس هر بلدی را بلکه هر شخصی را افقی مخالف دیگری باشد چه سمت الراس و القدم
هر شخصی هر که موافق نخواهد بود مگر دو شخص که احدهما واقع بر راس دیگری باشد
یا مقاطر بود که دایره افق و نصف النهار ایشان متحد شود پنجم از دوایر
عظام مشهوره دایره نصف النهار است و آن عظیمه ایست که بر دو قطب
افق و دو قطب معدل النهار گذرد و این دایره الیست را ایست که بواسطه حرکت
افلاک از جای خود منتقل نشود مثل دایره افق و این دایره تقاطع
کند با افق بر دو نقطه یکی را که در جانب شمال است نقطه شمال خوانند
و دیگر را

و دیگری را نقطه جنوب و خط واصل میان این دو نقطه را خط نصف النهار
نامند و هم چنین تقاطع کند با معدل النهار بر دو نقطه یکی فوق الارض
و دیگری تحت الارض و قوسی که از این دایره واقع شود میان معدل النهار
و قطب افق را میان افق و قطب معدل از جانب اقرب از عرض بلد خوانند
و چنانکه گذشت بر قدر عرض بلد یعنی مقدار این قوس بیشتر باشد شبان
روز را اختلاف بیشتر بهم رسد و هر چه کمتر و غایت اختلاف در
جمیع آفاق باید در وقت وصول شمس باول سرطان و اول جدی بود که ما مرد
باین دایره نصف النهار و نصف اللیل معلوم شود و غایت ارتفاع هر کوکب در
وقت وصول او باین دایره فوق الارض باشد و این دایره در عرض تسعین دایره
معین نباشد لیکن بعد آنچه از دوایر عظام در این مقام لازم الذکر بود باید دانست که
مقیاس ظل عمودی باشد و نصب شود شبیهی که بباید بجهت دانستن ظل و آن
بر دو نوع بود مقیاس ظل مستوی و مقیاس ظل معکوس مقیاس ظل مستوی عمودی است
که بر سطح افق یا بر سطحی موازی افق بر استقامت نصب کنند چنین چوبها در اراضی
در زمین سطح فرو برند و ظلی که از آن حاصل شود آنرا ظل مستوی گویند و بمعرفت
آن در معرفت قبله و اوقات صلوة حاجت افتد و در هر جا که از کتب فقهیه

ذکر ظل شود این ظل را خواهند و مقیاس ظل معکوس عمودی است که نصب شود بر سطحی که قائم
بر افق بود بحیثیتی که سر این عمود روی به بیرون داشته باشد چنین میخی که بر دیوار
فرو برند و ظلی که از آن حاصل شود ظل معکوس خوانند و چون آفتاب بنصف النهار
رسد از زیادتی این ظل بغایت رسد و از اهل ریاضی بجهت اعمال چند استعمال کنند

و هرگاه ظل مطلق گویند از آن خواهند ظل مستوی در وقت طلوع آفتاب بغایت دراز
باشد و هر چند آفتاب بلند شود اندک اندک کم شود پس اگر این مقیاس در بلدی باشد
که آفتاب بسمت الرأس باشد این نقصان تا آنجا رسد که ظل آن در وقت وصول
آفتاب بسمت الرأس بکلی معدوم شود و باز ثانیا بر خلاف جهت اول
پدید آید و اگر آفتاب بسمت الرأس نرسد ظل آن در وقت وصول آفتاب
نصف النهار بغایت کمی رسد و باز بر خلاف جهت اول روی به
درازی نهد و اما ظل معکوس چنین معرفت از آن در این کار حاجت نبود و اعراض
از آن لازم نبود باید که بلد یا در نفس خط استوا است یا در خط استوا بجانب
شمال و در این حالت دوری آن بلد از خط استوا یا کمتر از میل کلی است
یا بقدر میل کلی یا زیاده از میل کلی پس اگر کمتر از میل کلی باشد آفتاب
سالی دو بار بسمت الرأس آن گذرد و در این حالت مقیاس را اصلاً
ظل نباشد

۲۸

ظل نباشد چنانکه اشارت بدان رفت و چنین در غیر آن هر وقت باشد هرگز
سایه مقیاس معدوم نشود لیکن در وقت نصف النهار گاهی بجانب شمال
از آفتاب باشد و گاهی بجانب جنوب و چنین بلد را ذو ظلین نامند چنانکه
در صنعا و مکه معظمه هست و اگر بقدر میل کلی باشد همیشه ظل بجانب شمال
باشد و هرگز بکلی معدوم نشود مگر سالی یکبار که آن وقت وصول آفتاب بسمت
الرأس یعنی اول سرطان باشد و اگر بیش از میل کلی باشد ظل مقیاس هرگز معدوم
نشود و در وقت نصف النهار بغایت نقصان رسد و باز ازدیاد پذیرد تا
وقت غروب آفتاب چنانکه در اکثر بلاد و اغلب معموره هست و اگر بلدی
فرضا در جانب جنوب خط استوا باشد بر قیاس بلاد شمالی در هر بلد که عرض آن
زاید بر میل کلی باشد سایه مقیاس در هیچ وقت معدوم نشود و همیشه جنوبی باشد
و اگر مساوی میل کلی بود سایه مقیاس در وقت وصول شمس باول الجدی
در وقت نصف النهار بکلی معدوم شود و در باقی سال معدوم نشود و اگر
کمتر از میل کلی باشد در سالی دو بار معدوم شود و در باقی سال گاه شمالی باشد
و گاه جنوبی چنانکه بر شخص فطن مخفی نیست باید دانست که در غیر عرض تسعین
جنوب اشاره بلکه هر کوکب و هر نقطه که از مشرق بر آید لحظه بلحظه بر

ارتفاعش فزاید تا چون بدایره نصف النهار رسد وانجا نهایت ارتفاع بود کما اشیر
الیه فیما تقدم و چون از دایره نصف النهار بگذرد در درجه انحطاط نهد تا غارب
شود مقاله در بیان انچه متعلق بحل عبارت کتاب است قوله عن وسط السماء
مراد از وسط السماء فوق الارض است تا احتراز شود از میل شمس از وسط السماء
دایره نصف النهار تحت الارض که ان نیمه شب باشد قوله المعلوم بتزاید الظل
معنت از زوال الشمس یعنی معرفت زوال شمس از زیادتی ظل بعد از
نقصان تمام یا حدوث بعد از انعدام حاصل شود قوله وذلک فی الظل
المبسوط احتراز است از ظل معکوس که ان ظل حاصل از مقیاس است که بر موازی
افق بود وان ظل در وقت نصف النهار که نهایت نقص ظل مبسوط یا انعدام
ان بود بنهایت امتداد رسد چنانکه گذشت قوله عمود علی سطح الافق عمود بر سطح
ان بود که هر خطی که از موضع قیام بران سطح اخراج شود با ان عمود بزاویه قائمه
محیط شود قوله ظل طویل لحسبتی که مبدا ان ظل باقی مقیاس مساوی بود و بتدریج
زیاده شود بطریق تدریج تا معدوم شود قوله الی جهة المغرب مراد از مغرب مغرب
همان مشرق است که آفتاب از ان بر اید نه مغرب اعتدال قوله فینتهی النقصان
یعنی چون شمس بوسط السماء رسد نقصان ظل بغایت رسد واما بالکلیه معدوم
نشود

نشود ولیکن در صورتی است که عرض بلد زاید باشد بر میل کلی که اگر عرض بلد
مساوی میل کلی باشد یا ناقص گاهی مقیاس را کاملا در وقت زوال سایه نباشد
دگاه بغایت نقصان رسد و معدوم نگردد و خلاصه کلام درین مقام
چنانکه سابقا گذشت و شارح طاب ثراه در ضابطه بیان اشاره نموده آنست
که عرض بلد یا زاید است بر میل کلی یا مساوی یا ناقص پس در صورت اول که
عرض بلد زاید بر میل کلی باشد مثلا عرض بلد بیست و شش درجه باشد که زاید است
بر میل کلی که بیست و چهار درجه نیز رسد ظل مقیاس در هیچ وقت معدوم
نشود چه شمس هرگز بر سمت الراس اهل ان بلد نگذرد خواه ان بلد شمالی باشد
خواه جنوبی لیکن باقی ماندن ظل در نیم روز بحسب اوقات سال مختلف شود
بزیاده و نقصان و در صورت ثانی که عرض بلد مساوی میل کلی باشد در عرض سال
یکبار ظل مقیاس بالکلیه معدوم شود وان وقتی باشد که اگر بلد شمالی است چنانکه در
معموره است شمس در اول سرطان بود چنانکه تقریبا در مدینه مشرفه است واگر
جنوبی باشد در اول جدی و در غیر ان دو وقت ظل مقیاس معدوم نشود
و در صورت ثالث که عرض بلد ناقص از میل کلی باشد چنانکه مثلا عرض بلد
بیست درجه باشد خواه ان بلد شمالی بود و خواه جنوبی در عرض سال دو روز

دران روز که مقیاس نصب کنند مختلف المقدار باشند خواه عرض مکان و میل شمس از معدل صح

مقیاس را در وقت زوال سایه نباشد و آن زمانی باشد که شمس بر سمت الراس
اش آن کذا لا چنانکه در مکه و صنعا گذشت و بیاید و در باقی سال ظل معدوم
نگردد و گاه ظل شمالی باشد و گاه جنوبی و دو بین اقسام است که فرموده که ان کان
عرض المکان الخ لیکن شارح کتاب نزاه در اول تقریر عرض مکان را با میل کلی چنانکه
گفتیم و فرض کردیم نسنجید بلکه با مدار شمس از معدل در روز نصب مقیاس سنجید که
چنانکه بیان آن کنیم فلا نقض فوله انکان عرض المکان [illegible] از آن [illegible]
ینتهی النقصان یعنی نقصان ظل بنهایت رسد و لیکن معدوم نشود اگر
عرض مکان و میل شمس از معدل هر دو شمالی باشند یا هر دو جنوبی یا مختلف چه
چنین مقدار میل شمس از معدل با عرض گویا در روز نصب مقیاس مخالف بود لا
محاله ظل معدوم نشود خواه عرض بلد با میل کلی مطابق باشد خواه مخالف مثلا
عرض بلد ده درجه و میل شمس از معدل در روز نصب مقیاس بیست درجه بالمره
ظل معدوم نگردد مثال دیگر عرض بلد بیست و سه درجه و نیم میل شمس در روز
نصب مقیاس از معدل ده درجه لا محاله ظل را در آن روز انعدام باشد مثال
دیگر عرض بلد سی درجه میل شمس از معدل بهر مقدار فرض کنیم چه از بیست و سه
درجه و نیم بیشتر ممکن نباشد و در این حال لا محال بسمت الراس رسد

و ظل

٣٠

و ظل معدوم نشود پس چنین عرض بلد با میل شمس از معدل در روز
نصب مقیاس مختلف المقدار باشند ظل در وقت نصف النهار معدوم نشود خواه
عرض بلد و میل شمس هر دو شمالی باشند یا جنوبی یا مختلف چنانکه مکرر گذشت و از اینجا
ظاهر شود که قول محقق خوانساری که در حاشیه فرموده [illegible] المخالف المیل الشمس
فی المقدار و کذا اذا کان مخالفا له فی الجهة کما اشار الیه بقوله عند میلهما
بقدره و موافقته له فی الجهة [illegible] است بیحاصل چه اتفاق و اختلاف جهت را
چنانکه فرض کردیم در اینجا هیچ وجه مدخلی نباشد و در عبارت بعد لازم الاعتبارات
چنانکه ان شاء الله در اینجا بیان کنیم الحمد لله این عبارت محشی سالها بود در نظر فقیر
صحیح مینمود در غلطت شرح کتاب نزاه متعجب بود حال دفع آن بر اسهل وجه
مقرر آمد قوله و یعدم الظل اصلا ان کان بقدره ضمیر در کان راجع بعرض مکان است
و ضمیر بقدره بمیل الشمس و عکس نیز ممکن است و بهر حال یعنی اگر عرض مکانی که در آن
مقیاس نصب شود با میل شمس از معدل النهار در آن روز مساوی باشد در وقت زوال
ظل بکلی معدوم شود بشرطی که عرض مکان با میل در یک جهت باشند که اگر مختلف
باشند باز ظل شود مثلا اگر عرض مکان در جانب شمال ده درجه باشد و میل شمس در
جانب جنوب سیزده درجه یا بالعکس که عرض بلد با میل شمس از معدل در مقدار مساوی

دو درجه مخالف بود شمس در این حالت در نیم روز از سمت الراس بیست درجه دور

باشد پس بالبدیهه ظل معدوم نشود واز اینجهة در اینجا باتحاد جهة حاجت افتد
بخلاف سابق که نزاع میتلاء بقید اتحاد جهة است و رنه باختلاف لیز بود انچه
بیان در رفع کلام محقق محشی اشارت رفت وانچه ذکر کرده هم شارح اشاره کرده است
بقوله وذالک فی کل مکان آه قوله وذالک فی کل مکان ذالک اشارة بانعدام
ظل است که مفهوم از بعدم الظل است قوله للمیل الاعظم یعنی میل اعظم شمس از دایره
معدل النهار و ان وقتی است که شمس در اول سرطان و جدی بود که غایت دوری منطقه است
از معدل بود چنانکه سابقا اشارت بان رفت چه شمس در اول حمل باشد در دایره معدل بود
و روز بروز از معدل بجانب شمال دور شود و مدار او دوایر صغار بود موازی
معدل تا باول سرطان که غایت میل است برسد واز انجا روز بروز بمعدل نزدیک
شود تا بنقطه اول میزان رسد که باز محل تقاطع منطقتین است وباز دران
روز مدار او بر معدل بود و بعد از ان روز بروز از معدل بجانب جنوب دور شود
تا بغایت بعد دیگر که اول جدی است رسد واز انجا باز هر روز بمعدل نزدیک شود
تا بحالت اولی عود کند قوله عند میلها بقدر یعنی انعدام ظل در بلادی که عرض
ان مساوی یا انقص از میل اعظم بود در وقتی است که میل شمس از معدل بقدر
عرض

عرض مکان با موافقت در جهة بلد یعنی اگر عرض شمالی است میل نیز شمالی
بود واگر جنوبی جنوبی چنانکه در حاشیه پیش گذشت که اگر یکی از ان دو شرط مفقود
شود انعدام ظل ممکن نباشد چنانکه اگر عرض بلد مثلا ده درجه باشد و میل شمس
در روز نصف مقیاس زیاده یا کمتر از ان بود انعدام ظل امکان نپذیرد یا
انکه عرض و میل هر دو ده درجه باشد لیکن یکی شمالی و دیگری جنوبی بود باز انعدام
ظل محال بود پس حاصل کلام در اینمقام انکه انعدام ظل مشروط است بدو شرط
اول انکه در بلدی که عرض ان بقدر میل کلی باشد دران بلد در روز نصف مقیاس
شمس در اول سرطان باشد اگر بلد شمالی بود و اگر بلد جنوبی باشد در اول جدی
بود چه در این صورت شمس بر نقطه سمت الراس ایشان گذرد و بالبدیهه
مقیاس را در وقت نصف النهار ظل نباشد چنانکه در مدینه حضرت رسول
تقریبا چنان شود و چند تقریب بجهة ان است که عرض مدینه مشرفه بیست و پنج
درجه است و مساوی با میل اعظم که از بیست و چهار درجه اند کی کمتر نیست
لیکن چون تفاوت بقدر محسوسی نیست گویا میل شمس در حین وصول باول
سرطان با عرض بلد مساوی است هم از حیثیت مقدار و هم از جهة جهة که اگر
در نیم روز مقیاس نصب شود ظل معدوم گردد تقریبا داگر مدینه بهمانی

مقدار که از خط استوا در جانب شمالی است در جانب جنوبی ربعی شمالی در
وقت وصول شمس با وّل جدی بعدی دوّم آنکه در بلدی که عرض آن کمتر از میل کلّی باشد
که آن بلد را ذو ظلّین خوانند چه شمس گاهی از سمت الراس بجانب شمالی رود و سایه
بجانب جنوب باشد و گاه بعکس اگر در روز نصب مقیاس شمس بنقطه سمت الراس رسد که
کرّان در عرض سالی دو بار در وقت مقابل باشد ظلّ مقیاس بکلّی معدوم شود چنانکه در مکّه
معظّمه است که عرض آن بیست و یک درجه و چهل دقیقه باشد که دو درجه تقریبا از میل
کلّی کمتر است و چون شمس در آن بلاد معظّمه هشت درجه جوزا یا بیست و سه درجه
سرطان رسد که میل آن دو نقطه از معدل با عرض بلد برابر است شمس در وقت نصف
النّهار بنقطه سمت الراس رسد سایه بکلّی معدوم شود و اگر مکّه بجای عرض جنوبی
استوا بعدی داشتی در درجه قوس و بیست و سیم جدی چنان شدی و از این بیان
بیان واضح شد که مدینه حضرت رسول و ما قاربها مثال فقره اول است
که یکون عرضه مساویا للمیل الاعظم باشد و مکّه معظّمه مثال فقره ثانی است
که از انقص باشد بر سبیل لف و نشر مرتّب و ضمیر در میلها راجع است بشمس و در
بقدر که بعرض بلد و در هوا نفسه ضمیر اول راجع است بعرض مکان و دوّم
بمیل شمس یا بالعکس و عند میلها قید از برای هر دو فقره است یعنی مساوات

والنقصان

والنقصان نه قید نقصان فقط قوله ذی مکّة قبل الانتهاء بسبعة وعشرین یوما که
یعنی بیست و شش روز قبل از طول شمس بسرطان و بیست و شش روز بعد از اوّل سرطان
شمس بنقطه سمت الراس اهل مکّه گذرد چه نقطه سمت الراس ایشان قریب به هشتم
درجه جوزا و بیست و سیم درجه سرطان است و شمس آن مسافت را که از هشتم درجه جوزا
تا اوّل سرطان که عبارت از بیست و سه درجه باشد تقریبا در بیست و شش روز بوسط حرکت
تمام کند چه شمس در جوزا و سرطان بوسط اوج بطیء السیر بود قوله ثم یحدث ظل جنوبی له
یعنی چون شمس با هشتم درجه جوزا تقریبا رسید نگذشت ظلّ مقیاس در آن روز در وقت نصف النهار
در مکّه معظّمه معدوم شود چه شمس در آن وقت بنقطه سمت الراس ایشان گذرد بعد در بیست و سه
درجه با وّل سرطان مانده باشد که آن مسافت با در بیست و شش روز بالتقریب قطع نماید
پس چون از آن درجه در گذرد روی با وّل نقطه سرطان نهد در آن حال شمالی از سمت
الراس و نابطا باشد چه از سمت الراس که غایت ارتفاع است گذشته در هر روز در وقت
نصف النهار از نقطه سمت الراس دور و با فق نزدیک شود و میل آن از نیم روز آن
روز ظلّی روی بجنوب حادث شود لیکن ظل روز بروز در تزاید باشد تا با وّل سرطان
که نهایت میل شمس از معدل و میل اعظم و غایت دوری شمس از سمت الراس بجانب شمال است
رسد و در آن وقت در نیم روز ظلّ جنوبی مزبور بنهایت درازی بود و چون از سرطان در گذرد

و باز روزی بنقطهٔ سمت الرأس ایشان گذر بود که عبارت از بیست و سه درجه سرطان بود شمس
دران حالت صاعد باشد و ظل جنوبی مزبور روز بروز در تناقص تا باز شمس بنقطهٔ سمت الرأس
ایشان گذر نماید یعنی بیست و سیم درجه سرطان باشد برسد و باز ظل در نیم روز آن روز معدوم شود
و بعد از آن ظل مقیاس در نهایت ساعات شمالی و زاید بود تا باول جدی که غایت انحطاط در جانب
جنوب و نهایت بعد از معدل بود از الی باز ظل شمالی الیکی پیوسته در تناقص بود تا باز
بهشتم درجه جوزا رسید بحالت اولی عود کند قوله الی تمام المیل که عبارت است از اول بنقطه
سرطان در بلاد شمالی که غایت میل و میل کلی است رسید قوله که بعکس معطوف است بقوله
الی تمام المیل یعنی ظل جنوبی بود تا تمام میل و هم چنین بعد از تمام میل تا آنکه شمس باز بنقطه
سمت الرأس ایشان گذر نماید و ظل معدوم شود پس از آن ظل شمالی گشته کامل گردد قوله الی
ذالک المقدار یعنی مثل مقدار اول که بیست و شش درجه تقریبا بعد از سر سرطان بود چنانکه
مراد گذشت تقریبا بیست و سیم درجه سرطان نشود که شمس معدوم بود تا آخر دان عبارت
از روز وصول شمس بنقطهٔ سمت الرأس ایشان بود چنانکه مکرر گذشت که تقریبا بیست و
سیم درجه سرطان و بیست و ششم روز بعد از اول سرطان بود قوله والضابط یعنی قاعدهٔ کلیه
در بیان انعدام و عدم انعدام ظل چنانکه سابقا مفصل گفتیم آن است که در آفاق مایله
شمالی اگر عرض بلد زاید از میل کلی باشد هرگز ظل معدوم نشود و همیشه در وقت نصف النهار

باقی و شمالی باشد و شمس دران بلاد هرگز بسمت الرأس ایشان نگذرد و همیشه از سمت
الرأس ایشان در جانب جنوب باشد خواه شمالی از معدل بود و خواه جنوبی و اگر عرض
بلد مساوی با میل کلی باشد در سالی یکبار که روز تحویل شمس باول سرطان بود ظل دران
روز در نیم روز معدوم شود چه شمس دران روز بسمت الرأس گذرد و در باقی سال جنوبی
از سمت الرأس و ظل شمالی باشد و اگر عرض بلد کمتر از میل کلی باشد سالی دو روز ظل
معدوم شود که وقت مرور شمس بنقطهٔ سمت الرأس ایشان بود و در باقی سال شمس
و ظل مقیاس هر یک گاه بجانب شمال و گاه بجانب جنوب بر خلاف یکدیگر باشند
و حکم بلاد جنوبی بعکس این باشد و باید دانست که دران دو روز که ظل در انجا
معدوم شود و شمس بسمت الرأس ایشان گذرد اطول ایام سنهٔ ایشان نباشد بلکه
لا محاله اطول ایام سنهٔ ایشان روز تحویل شمس ببرج سرطان باشد چنانکه در جمیع آفاق
مایله شمالی است چه شمس در جمیع آفاق مایله شمالی چون از اول جدی گذرد
تا باول سرطان روز بروز دراز تر بود خواه بسمت الرأس گذرد یا نه و چون باول
سرطان رسد که انتهای غایت میل شمس از معدل بود نهایت درازی روز بود و چون از
اول سرطان گذرد تا اول جدی روز بروز در تناقص بود خواه بسمت
الرأس گذرد یا نه پس در مطلق آفاق مایله شمالی درازترین روزها

اول سرطان و کوتاه ترین روزها اول جدی بود و مرور شمس را بسمت الرأس
دخلی در غایت درازی روز نبود و از اینجاست منشأ اشتباه رافع و تابعان
او چه ظاهر ایشان چنانکه باید فهمیده اند که چون شمس بنقطه سمت الرأس
گذرد غایت درازی روز بود و این سخن چنانکه شارح فرماید خبطی است بزرگ
و نشان از مردانشمندان در غایت وضوح و اما بر غیر صاحبان فن باب
اشتباه باز است و لی کلام فی هذا المقام سیجیء انشاء الله فانتظر قوله
بحسب زیادت و نقصان یعنی آن بقیه ظل در ایام سال در آن بلد
و هم چنین در سایر بلاد بحسب درازی و کوتاهی مختلف گردد بواسطه
اختلاف بعد شمس از سمت الرأس چه هر چه شمس اقرب بسمت الرأس شود
سایه کوتاه تر گردد و هر چه دورتر درازتر قوله و هو اطول ایام السنة
که در بلاد شمالی از روز حلول شمس با اول سرطان باشد و شمس در آن روز
بنقطه سمت الرأس ایشان رسد در بلاد جنوبی با اول جدی قوله مکه و صنعاء عرض مکه
معظمه از خط استوا بیست و یکدرجه و چهل دقیقه است که با هشتم درجه جوزا و بیست و سیم
درجه سرطان تقریبا مساوی در میل یعنی چون شمس در این دو موضع بود لامحاله بسمت الرأس ایشان
گذرد و عرض صنعاء چهارده درجه و چهل دقیقه است که با نهم درجه ثور و بیست و یکم درجه

الد

٣٤

کذا او

الد حماوی لی و چون شمس در این دو موضع رسد لامحاله بر سمت الرأس ایشان
گذرد قوله صاعده و باطرید انکه صعود آنست که کوکب روی بارتفاع دارد باشد
و غایت ارتفاع هر کوکب بلکه هر نقطه رسیدن بنقطه سمت الرأس است که
نود درجه از دایره افق دور است و هر چه از سمت الرأس دورتر شود باقی
نزدیکتر گردد و ارتفاع نقصان پذیرد کوکب هابط عکس این است
انحطاط خوانند پس در مکه و صنعاء چون شمس حرکت خاصه خود از اول جدی کند
روز بروز ارتفاعش افزاید و در وقت نصف النهار قریب بسمت الرأس
شهر میرسد تا بنقطه سمت الرأس ایشان که هشتم درجه جوزاست اهل مکه و نهم
درجه ثور نسبت باهل صنعاء رسد در این دو روز شمس را نهایت ارتفاع باشد
ارتفاع باشد چه بنقطه سمت الرأس رسد و ارتفاع زیادت از این متصور نیست
و لیکن روز هنوز بغایت درازی نرسیده باشد و بعد از آن روز تا اول سرطان
از نقطه سمت الرأس روز بروز دور شود لامحاله روز بروز انحطاط نهد تا باول سرطان
که غایت دوری او از سمت الرأس بجانب شمال و غایت درازی روز و غایت الانحطاط
شمالی است رسد و از آنجا باز روی بسمت الرأس نهد و روز بروز ارتفاعش
افزاید تا باز بسمت الرأس ایشان که نظیر دو نقطه مذکوره است که عبارت از بیست و سیم

الد

ارتفاع

در هر سرطان و بیست و دوم درجه اسد عبور کند و در این روز نیز در وقت نصف النهار در غایت
بالند و هم چنین تا به جائی که این روز در هر روز از سمت الراس بعید در انحطاط بود تا باول
جدی که غایت انحطاط و نهایت دوری است از سمت الراس بجانب جنوب و منتهای
کوتاهی روز بود رسد و بعد از آن اول عود کند و از اینجا ظاهر شود که لامحاله که در آن دو
روز که شمس مسامت رؤس ایشان در غایت ارتفاع و صاعد بالند و هم چنین از سمت
الراس گذارد و هم بجانب سرطان رود و هم بجانب اول جدی در انحطاط و هابط
باشند پس این عبارت از زیج خاقانی که عندی متی الشمس ای سمی العاعدة
و الهابط اگر سهوی در نسخ التصحیف الکاتب گفتم از نوشتهای خامه از اغلاط ناشیه
است اگر چنین تصور کرده که چون در آن بلاد آن شمس روی بسرطان
نهد صاعد باشد و چون از آنجا روی باول جدی نهد هابط گوئیم این سخن
نظیر قول رافع و انتباه اولست این تفاوت که فسطیت عظیم ناشی از
عدم اطلاع بر اصطلاح قوم چه این اطلاق را احدی نشنیده اگر گوید مراد
از صاعد و هابط نسبت با کثر معموره یعنی عرض آن مساوی یا زیاده بر میل کلی باشد
نه نسبت به بلاد مذکوره و معنی عبارت آن است که صاعد و هابط فی اکثر المعموره
جواب آنکه بعضی معتقد که این عبارات را نوشته باشند البته تسلیم بغلط انداخته نداشته

اند

نه مقصود آن است که حکم اکثر بلاد است که شمس از سمت الراس ایشان میل بجانب
شمال میکند به اینکه حکم باکثر جمیع بلاد کند هر چند هم بجهة جوابی
از این جواب است اگر گوئیم مطلق از صعود از دیار انحراف از معدل بجانب
شمال در سیر مطلق میل باقی از است و معنی عبارت آن است که متی الشمس بارز
ایشان به کیفیه در حالتی است که دوری شمس از معدل بجانب شمال در ازدیاد بود
و بکیفیه در تناقص جواب آنکه این معنی راجع به جواب اول قطع نظر از آن
این معنی از کلام ممتنع الافهام است و مخالف مصطلح خاص و عام و غایت توجیهی که
در این مقام بخاطر فقیر رسیده آن است که گوئیم چون هر یک از کواکب سیاره را
اوج است و حضیض و اوج هر کوکب نقطه ای است که ابعد نقاط مدار آن کوکب
بود از مرکز عالم و حضیض مقابل آن است که عبارت از اقرب نقاط باشد بمرکز
عالم و سبب این قرب و بعد در کواکب فلکی است که مرکز آن از مرکز عالم خارج است
که آن فلک را در شمس خارج مرکز و در غیر شمس حامل خوانند پس شمس را اوج است
و حضیض که اوج او حسابی تقریبا در سیم درجه سرطان است و حضیض آن قریب
بدسیم درجه جدی و مراد بصعود آن بود که شمس روی باوج رود و بهبوط آنکه
روی بحضیض حرکت کند و معنی عبارت در انحطاط حضیض میشود که متی شمس بار ... سی

این آن نکه فصل صیفی حاکی باشد که شمس عاملا بود یعنی روزی باوج که حاصل شد در بیست درجه
سرطان است و دو دیگر باید حسینی گردد و تخصیص یعنی بجانب دائم در درجه جدی بود
دلیل توجیه الکرم اجل ربیع که تابع نفی الفوقم است تشبیه لیکن بهتر از این توجیه کو باشد ممکن نیست
والله العالم و مخفی نماند که این توجیه در این سنوات و مقارب آن فی الجمله متحقق است و اما
بعد از آنکه اوج شمس بأول الاسد مثلا رسد این توجیه مطلقا موجه نباشد و بنا بر شرح
بر مله حظه تعمیم در جمیع ازمنه است چنانکه در قبله و علامت حدیث بیان داده
انکه بالفعل در جمیع بلاد نزد طلیس صادق نباید کما لا یخفی علی المتامل المتامل قوله مع
محاذیته له فی الجمله یعنی اینکه احکام در صورتیست که عرض بلد با میل شمس از معدل
مساوی باشد جنوبیه اگر مختلف شود یعنی عرض بلد بمقدار بعد شمس از معدل باشد
لیکن یعنی شمالیه بود و دیگر جنوبیه البته این حکم یعنی انعدام ظل در وقت حصول شمس
بنقطه که بعد شمس از معدل معادل عرض بلد و مخالف در جهت نباشد معدوم
نشود خواه عرض بلد زیاد باشد بر میل کلی و خواه مساوی و خواه ناقص چنانکه در اقلیم
سیوم است و اما در آفاق جنوبیه بعکس این بود یعنی حین شمس در شمال معدل
بود ظل اصلا معدوم نشود و حین در جانب جنوب از معدل رود بر قیاس
الحجه گذشت در بعض آفاق اصلا ظل معدوم نشود و در بعضی سالی یکبار

و در بعضی دو بار معدوم شود و قصور این کلام از تبیین مرام بر صاحب
افهام غیر مخفی است قوله لا کما قال المصنف فی الذکری الخ لا راجع
بقوله ظاهر بشرط بعدم فیه تو مخصوص له یا عطف است بر جمله محذوف لیس
از آن مرکز است لا کما قال المصنف یعنی انعدام ظل در مکه و صنعا در وقت
وصول شمس بنقطه سمت الرأس آن است که در مکه چنانکه مکرر گفتیم
روز وصول به هشتم درجه جوزا و نظیر آن بود که مقدار روز بتحقیق
در این روز سیزده ساعت و [illegible] دقیقه و [illegible] تا [illegible] و در صنعا
روز وصول به [illegible] درجه ثور و ثلث [illegible] اسد الدلو که مقدار
روز که در این وقت بود تحقیق [illegible] ساعت و [illegible] دقیقه و
[illegible] نه اینکه انعدام فی اطول ایام سنه باشد چنانکه در فجر
و مصنف و علامه و جمعی دیگر گفته اند که اطول ایام سنه است
مثل جمیع بلاد شمالی چنانکه مکرر یاد کردیم از اول سرطان باشند و
مقدار روز در آن وقت زیاد از روز وصول شمس بسمت الرأس
بود چنانکه باید قال الشیخ فلان فیه اجماع یعنی این سخن را که در مکه معظمه
و صنعا انعدام ظل در اطول ایام سنه است اول کسی که گفته و حقیقت

حال آنکه یافته را نمی بود از اهل سنه و برخی از فقهای ما رضوان الله علیهم و جمعی از فقهای
سنه بدون تحقیق مقام بمتابعت او در این کلام اقدام نموده اند و لهذا آنها
که او چنان فهمیده که جمیع شمس بسمت الراس آن گذرد چنانکه بعقاب رسید اطول
ایام سنه آن را یابند و بدانسته که اطول ایام سنه در جمیع بلاد شمالی چنانکه مکرر شنیدی
در اول سرطان باشد و مرور شمس بسمت الراس یا داخل در آن نباشد و نیز سبب او لازم
آید که سالی دو بار در دو روز اطول ایام سنه یافت شود یا اگر چنان یافته گردد اول
سرطان شمس بسمت الراس آن گذرد و حال آنکه در بلاد جنوبی آن توهم متصور
نگردد بسیار نیکو از انها بنا ع ان توهم شده باشد الشبهات بسبب ترک و ضبط عظیم
و حقیر را در توهم کلام ایشان وجهی بخاطر رسید امید که در نظر صاحبان دانش
و ناظران در این کتاب وجیه افتد و در روح کنز الفتوح ٢٠ و علاوه بر این
فقیر سابق الکهف و لهذا چنان است که لایح در مکه معظمه در صفحات انعدام ظل در
غیر اطول ایام سنه است پس در مکه چنانکه مرا گذشت در بیست و ششم درجه جوزا
و نظیر آن در صفحات در سیزدهم درجه ثور نظیرش انعدام ظل بود و در اطول
ایام سنه که اول سرطان است در آن روز و بلاد که جنوبی تر است سایه جنوبی
در غایت دو را بود لیکن وقت وصول شمس الی سمت الراس اثنان

با اطول

٣٧ یا اطول سنه از آن با جمع بحسب طول زمان تفاوت چندان نباشد و ظل باقی در
در اطول ایام سنه غیر محسوس باشد از آن بر روز وصول شمس بسمت الراس
اطول ایام سنه مرمتا و تقریبا اطلاق نموده باشد در مکه معظمه وقت وصول
شمس بسمت الراس آن را که در بیست و هشتم جوزا بنظر آید استخراج نموده مقدار
روز را بحساب سیزده ساعت و هژده دقیقه و [illegible] ثانیه است و وقت تحویل
بسرطان مقدار روز را بحساب سیزده ساعت و نوزده دقیقه و بیست ثانیه است
و تفاوت در میان هر دو یک دقیقه و [illegible] ثانیه است و این محسوس نیست مقدار تفاوت
سهل است و در صنعا استخراج روز وصول شمس بسمت الراس آن که نهم درجه
ثور و نظیر او از اسد است نمودیم مقدار روز را دوازده ساعت و [illegible] دقیقه و چهل
ثانیه بود و روز اول سرطان ایشان بحساب دوازده ساعت و [illegible]
دقیقه و [illegible] ثانیه بود و تفاوت در میان هر دو محسوس بیست دقیقه و چهل
ثانیه بود که مقدار بیست قلیل پس [illegible] در این توکل نموده و اطلاق اطول ایام
سنه بر این توکل کرده الا به تحقیق صحیح نباشد و از این گونه مسامحات در کلام
قوم زیاده از حد احصی است چنانکه رحمه الله در همین مقام فرموده که بلادی که عرض
آن مساوی میل کلی است چنین مدینه معظمه و نیز فرموده که وصول شمس بسمت الراس اهل مکه

قبل از بلبت تشش روز از سرطان است و دلیل نیست مگر محض توقیف و لیز بوضع
در مکه معظمه این قریب ودر صنع آکره فامّا از بعد نیست چنانکه بر صاحب فطانت
غیر مخفی است لیکن تردیکی نیست که بر فرض نهایت بعد بیشتر از دو ماه زیاد نیست که کوسند
مثل مصر و عده مر جمعی کثیر از ائمه و فقهاء شیعه تقلید نادانیست مذهب محتمله باشند
وخالق اکثر حقایق اشیاء و نیات دانا است قوله لقد جرّبنا البحث فی شرح
الدرس نادر جراز تنا در حرکت حتی تحریت در بند فقیر حاضر نشود لکن تحقیق
تحقیق مقام نیست ظاهر بحر از الحال که نه نت باشند که اطوال ایام سنه را
ان لنا وصول شمس بنقطه سمت الراس تا وصول بأول سرطان را و حصول نقطه
سمت الراس یافته باشند قوله ان اکر کوی بیه کونه این نوع نادرست و حال انکه
در مکه معظمه که ام البلاد ومرجع عباد و عباد است و طلوع آنکه ملک است
عظیم و مواضع که توالی الارض العرض با لنه موضع باشند که اعظم نیک معدوم نخود
کوئیم اکرچه در عرض بلدی بور و امثالهما بلدی عظیم القدر نیست لکن ممکن است
در بلد دو اقالیم منهج العدد نادر و در بعد ادیبا بیند قوله لیتمیّز الی
القسمین ظهور نکارت من حدود سبع الی العدام دار دیبا ای الی ما الیقاصر
بالمساوات قوله الفراغ منهما یعنی اول وقت عصر فراغ از ظهر است

درصورتی

٧٨

درصورتی که ظهر در وقت واقع شود که تربا حکم الجمعه لیز در جای عمید شود
بی لکن ظهر قبل از زوال واقع شود خواه تمامت قبل از زوال واقع شود
یا بعضی از آن بعد از آن زمین فاصله وقت عصر نباشد قوله بقدیران لا
یکون نه بیان تقدیر است بلکه تقیید تقدیر است و قوله بان وقت العصر بیان
است در صورت تعلیل و حاصل آنکه تقدید در صورتی است که نماز ظهر را کرده
باشد و در صورت وقوع ظهر بعد سیر امعنی نباشد و تعلیل مرابور تعلیل است
بجهت تقیید مذکور یعنی و لو تقدیرا و محصل مقام آنکه تقدیر وقت ظهر مجرد و
مجرد نسبت بلکه مرجوع با حوال مصلی است پس دخول وقت عصر نسبت با شخاص
مختلف بجوها حفظا قوله مضی مقدار فعل قال جمال المحققین با تمام الافعال
والشرایط باقل واجباتها کما صرح به فی شرح الارشاد انتهی فلا تغفل
قوله و حصول الشرایط اکر شرایط را فاقد است باید در اعتبار وقت
اعتبار زمان تحصیل شرایط کند و الا تقدیر زمان فعل خالی از شرایط
باید محدود بدانکه این و الدلیل که مصنف و شارح ذکر فرموده اند بنا بر مشهور است
و اما نزد صدوق رحمه الله ظهر را وقت بخصوص نباشد بلکه تمام وقت از الزوال تا
غروب مشترک میان ظهر و عصر است و نقل شده از بعض اصحاب که تقدیر چهار رکعت

قبل از چهار رکعت مانده مفروض برآنکه وقت مختص بعصر نیست مختص بظهر دانسته و ثمره در صورت
است که هنوز ظهر را واقع نساخته در وقت مزبور عصر را نیز نا بجا آورد پس بنابر مشهور
عصر صحیح و ظهر را باید قضا کند و بنا بر ان بعض بعد از انکه بقدر عصر را باید ثانیا
بجا آورد و ظهر را بعد از ان قضا کند قوله لا جمع جواز فعل العصر متعلق است بقوله
مضمر که وللعصر الفراغ منها قوله وکذا البعد حل یعنی و همچنین اگر عصر صحیح است
اگر نسیانا در وقت مختص بظهر شروع در عصر نماید و هنوز تمام نکرده وقت
عصر داخل شود وظاهر عبارات ان است که اگرچه دخول وقت عصر قبل از سلام
نماز عصر هم باشد نماز صحیح است و از عبارات بعضی ظاهر می شود که در این
صورت وقتی صحیح است که یک رکعت از عصر را در وقت خود واقع کند قوله
و تأخیرها الی العصر بدانکه با جماع و اخبار محقق است که بفراغ از ظهر وقت عصر
داخل می شود و جایز است ادای عصر بعد از فراغ از ظهر بلا فاصله و از
بعض روایات مستفاد می شود که مستحب نیست تأخیر عصر از ظهر مگر
بمقدار نافله از برای متنفل و موید ان است روایات دال بر افضلیت
اول وقت و رفته اند جمعی از اصحاب مثل مصنف و شارح بلکه بتأخیر
عصر از وقت فضیلت ظهر یعنی مستحب است که چون وقت فضیلت ظهر

در گذرد

در گذرد و عصر را بجا آورد و سید صاحب مدارک میل نموده باول و لیکن
مختار محقق جواز است قول کسانی که مثل ذی الظل اکثر از فقها نص کرده اند بعبارت
بالعینها یعنی شیخ مفید در مقنعه و شیخ در تهذیب و محقق در شرایع اعتبار نموده اند
مساوات فیء را بعین شاخص بانکه بعد از وقت زوال از ان شاخص باقی مانده
باشد و دلالت میکند بر آن بعض روایات معتمده و بنابر تالی لازم آید که
دخول وقت فضیلت عصر بحسب اوقات مختلف شود چه ظل باقی مانده بعد از
از مقیاس بحسب قرب و بعد شمس از سمت الراس در فصول از منه و بلاد مختلف
شود نیز باید این حکم متحقق در بلادی باشد که در وقت زوال ظل مقیاس معدوم شود
والا لازم آید عدم مساوات موجود با معدوم مع آنکه ظاهر از بعضی از ازمنه و در بعضی از
ازمنه وقت فضیلت را باید بمقدار فعل آن ساخت قوله کما ان الافضل تأخیر
عصر از مقدار مزبور افضل است چنانکه فعل ظهر بعد از زوال قبل از آنکه سایه
بمقدار مسطور برسد افضل است قوله بل قیل یعنی بعضی گفته اند که امتداد وقت
ظهر تا چهار رکعت بغروب آفتاب باقی مانده نیست بلکه وقت ظهر مخصوص
بمقدار مسطور گذشت که وقت فضیلت نیز باشد قوله بخلاف
تأخیر العصر یعنی تحصیل ظهر را بوقت مذکور جمعی قائل شده اند و لیکن در عصر

هر کس قائل شده باشد که اول وقتش بعد از ظل مثل است بلکه باجماع و روایات چنانکه
اشاره شد بعد از فراغ از ظهر عصر را بی فاصله میتوان بجا آورد قوله وقت العشاء
ذهاب الحمرة المشرقیة مراد از حمره مشرقیه آن شفق است که بعد از انقدار قرص آفتاب در جهت
در جهت مشرق ظاهر میشود و بتدریج مرتفع شود بحدی که شدیدتر [illegible] در جانب مشرق پدید آید
قوله حد قمة الراس یعنی [illegible] بالای سر [illegible] از [illegible] یعنی مراد از ناحیه
مزبوره رسیده [illegible] از سمت الراس یعنی بدایره نصف النهار به انعدام
آن بالکلیه قوله الا ان یعنی مقدار [illegible] رکعت اول مختص است بمغرب چنانکه در
ظهر مقدار چهار رکعت اول وقت مختص بود بظهر و بعد از انقضای وقت مختص
وقت [illegible] داخل شود لکن [illegible] را با عصر [illegible] ممکن است که عصر تمام
در وقت مختص بظهر واقع شود و هیچ جزء از آن در وقت مشترک واقع نشود
و عصر فاسد باشد [illegible] چهار رکعت اند [illegible] که هیچ جزء در وقت مخصوص
بمغرب واقع شود الا [illegible] که بقدر یک رکعت لکن در وقت مشترک واقع
شود [illegible] باتمام مغرب صحیح باشد [illegible] الا که [illegible] در وقت تمام است
که عادت [illegible] در طول و قصر رکعات [illegible] ممکن است
که [illegible] نیز تمام در وقت مغرب [illegible] در وقت ظهر واقع شود چنانکه گذشت

که اعتبار

که اعتبار مقدار ظهر و مغرب بحسب احوال اشخاص مختلف گردد فافهم قوله تقدیم المغرب علیه یعنی بقدر [illegible]
که معنیش است تقدیم مغرب بر [illegible] چهار [illegible] مغرب که [illegible] شود وقت مغرب گذشته قوله
وللصبح طلوع الفجر الصادق بدانکه در آخر شب اول صبح [illegible] بغایت ضعف
و باریک و طولانی از نور شمس در مغرب ظاهر شود که آنرا صبح کاذب نامند چون
[illegible] از نور [illegible] اگر [illegible] صادق [illegible] که [illegible] آفتاب متصل
باشد [illegible] که در تحت [illegible] واقع و بآفتاب قریب است
[illegible] تاریک مینماید اگرچه در واقع تاریک نیست بلکه بواسطه بعد [illegible] از
بصر ناظر روشن ظاهر [illegible] لکن روشنی منبسط و در افق [illegible] سواد [illegible]
مقابله صبح صادق با منده و در این مقام [illegible] در ریاض [illegible] امثال فن
مذکور است [illegible] رساله نیست قوله علی النهر القولین مقابل النهر
قول صحیح است که در اکثر کتب [illegible] است باینکه وقت مزبور [illegible]
مفصل [illegible] الاعداد است و اما [illegible] غیر [illegible] ظهر وقت است
باینکه [illegible] مثل [illegible] عصر [illegible] ظاهر است که [illegible]
از [illegible] که [illegible] الی [illegible] شخص
[illegible] مانند الا لازم آید که [illegible] ظهر یا ظهر و عصر را وقت نباشد یا آنکه

وقت تا قصر از قدم فعل الهده و بارشیخ در بسیاری شهرفته است تا بنکه وقت ظهر
از برای غیر ذوی الاعذار یا دو قدم است که سبع چهار قدم یعنی چهار سبع
شاخص شده و رفته است سید مرتضی در بعضی از کتب خود چنانکه نقل شده است
بآنکه اول وقت عصر از برای غیر ذوی الاعذار دو قدم است که سبعین شق
قدم شده قوله باعتبار کونهما لفظا جزئین واحد اضعف لین و حاصل کلام
شارح قدس سره لیکن چون مصنف طاب ثراه گفته است که وقت ظهرین
ممتد است تا غروب آفتاب از آن توهم میشود که وقت ظهر نیز ممتد باشد
تا غروب آفتاب چنین بود فعل اطلاق امتداد وقت کنند متبادر امتداد
وقت مزبور نسبت بهر یک باشد چنانکه گویا وقت نماز زلزله و غیره نسبت امتداد است
تا آخر عمر یعنی وقت هر یک ممتد است تا آخر عمر و حال آنکه وقت ظهر ممتد نمیشود
تا غروب آفتاب نیست بلکه ممتد است تا چهار رکعت مانده بغروب آفتاب
و وقت عصر نیز ممتد است بغروب آفتاب پس تصحیح عبارات مصنف
محتاج است بتأویلی چنانکه گوئیم مصنف طاب ثراه مراد از عصر تغلیبا
اطلاق ظهر کرده و بدین جهت ظهرین گفته و ظهر و عصر را خواسته و لیکن
از تغلیب مراد آنست که وقت مجموع ظهرین من حیث المجموع تغلیبا

بمنزله

بمنزله شیء واحد است ممتد است تا غروب آفتاب مانند وقت نماز
جداگانه در جمیع مجموع من حیث المجموع که امر واحد اعتبار کرده شده وقتش
ممتد باشد تا غروب مستلزم این نیست که وقت ظهر نیز ممتد باشد تا غروب
بلکه معنی این این است که جزء آخر از این مجموع آخر وقتش غروب است و باقی
اجزاء قبل از این الاقرب فالاقرب پس لامحاله آخر وقت ظهر چهار رکعت مانده
بغروب آفتاب شده چنانکه گوئی وقت عصر ممتد است تا غروب آفتاب معنی
این این نیست که اول وقت رکعت اول عصر نیز ممتد است تا غروب
بلکه معنی آن اینست که جزء آخر عصر وقتش غروب آفتاب است پس بعد از این
اعتبار توهم مذکور مندفع شود و عبارت خالی از خلل است فتوکر و نحو ذلک
چنانکه گوئیم مراد از غروب آفتاب زمان قریب بغروب آفتاب است تا هنگام غروب
از باب مجاز بالمجاورة یا آنکه مراد از ظهرین جزء اخیر از ظهرین است از باب
اطلاق کل بر جزء و بدانکه این توهم در رفع آن در عبارت شیخ نیز وارد است و
بواسطه وضوح احتیاج بتصریح بیفتاده بتلمیح اکتفا رفته قوله و وقت العشائین
الی نصف اللیل این قول مشهور است و شیخ در اکثری از کتب و ابو حمزه و ابو
الصلاح رفته اند بآنکه وقت مغرب از برای مختار تا ذهاب حمره مغربیه است

دار برای زوال العذر تا ربع شب است و باز شیخ در بعضی از کتب خود و شیخ مفید رحمه الله
با اینکه آخر وقت عشا از برای مختار نصف شب است و از برای مضطر طلوع صبح و
محقق خوانساری احتمال داده بلکه میل کرده باینکه وقت مغرب و عشا ممتد است
تا طلوع صبح قوله علی افق مکان المصلی این قول مشهور است و شیخ در خلاف
افتاده است باینکه طلوع شمس آخر وقت مضطر است و آخر وقت مختار اسفار صبح است
و ابن ابی عقیل گفته است که آخر وقت مضطر طلوع شمس است چنانکه
شیخ گفته و لیکن آخر وقت مختار طلوع حمره مشرقیه است قوله
وان لم یظهر للابصار یعنی هرگاه شمس از افق طالع شود وقت
نماز صبح که منقضی شود هر چند طلوع شمس از افق در نظر
ناظر ظاهر نباشد بسبب مانعی مانند جبال و تلال و لیکن سخن در عبارت
اشکالی است خصوص در صورتیکه مراد از افق افق حقیقی باشد
چه معرفت طلوع آفتاب از دایره افق معلوم نشود مگر بظهور
نور او در ابصار پس هرگاه در جانب مشرق کوهی مرتفع باشد
چگونه معرفت طلوع بر وجه یقینی ممکن باشد و اگر گویی که ظن
بطلوع کافی است گوییم این ظن معارض است بظنی که حاصل است از از استصحاب

بقاء

۴۲

بقاء زمان صلوة علاوه بر آنکه حجیت این ظن محتاج است ببرهان و این آسان
قوله و هو اجود یعنی اطلاق قدم در امثال این مقام بهتر است از اطلاق ظل
قوله والاصل فیه ای المعتبر اصل در اطلاق قدم بر سبع شاخص آنست که چون
غالبا طول قامت هر شخصی از افراد انسان هفت قدم از اقدام اوست پس هر قدمی
سبع قامت او باشد از این جهت اطلاق قدم کنند و از آن سبع شاخص خواهند خواه شاخص
طویل باشد و خواه قصیر و نیز چون دیوار مسجد حضرت رسول صلعم بقدر قامت معتدل که
هفت قدم مستوی الخلقه است و مسلمانان همان دیوار را شاخص اعتبار نموده اظل
آن را باقدام نموده بودند پس در هر قدمی سبع دیوار بودی این واسطه بر سبع مطلق
قدم اطلاق نموده شده پس در هر قدمی قوله ثم لا احد اخبر ان یقدم نافلة العصر لغیر بیان
بر اینکه وقت نافله عصر مخصوص است بچهار قدم باید بعد از فراغ از ظهر نماز
نافله عصر را مقدم بر عصر داشته در اول وقت نافله که متصل است بفراغ از
ظهر یا در عرض مدت چهار قدم بعد از نماز ظهر واقع سازد و بعد از آن
صبر کنند تا فیء بقدر شاخص شود و آنوقت فریضه عصر را بعمل آورند
تا نافله در وقت خود و فریضه در وقت فضیلت واقع شده باشد پس
میان نافله عصر و فریضه بقدر سه قدم یا بیشتر فاصله شود پس اول

دقتها او فی هذا المقدار متعلق است به تقدم و ضمیر در وقتهما راجع است

بنافله عصر و مراد بفریضه در یوخر الفریضه فریضه عصر است و این کلام مبنی است

برانکه ... افضل تاخیر عصر است تا آنکه فیئی مثل شاخص شود و ... لا یجوز ... الفرایض

فی وقتها یعنی در وقت فضیلت نه در وقت جواز زیرا که وقت جواز بعد از فراغ از ظهر است

دنیا بر مجد کفتیم پس هرگاه فریضه ظهر را بنا بر ... در ... بعد از

فراغ از ظهر سایه ... جهار قدم رسد وقت نافله عصر ... کذشته

وقت فضیلت عصر نرسیده باشد و می‌تواند که نافله عصر را

بجای آورد قوله بما یدل علی امتدادهما حتی امتداد

در جست ... نافله ظهر و عصر یعنی وقت نافله ظهر و عصر ... تا ... ازین

و ... زیاده ... قد صار ... السبحة للظهر ... نافله ظهر ... نجاب

نیز ... مشرف ... بقدر ... نافله ظهر

... فضیلت ... حال

... نافله عصر ... [illegible]

... پس نافله ظهر و ... [illegible]

از ... نیز ... فریضه ظهر ... حال

عصر ... [illegible]

سلطان العلماء

۲۳

سلطان العلماء گفته محتمل است که جمله بر سبیل مثل باشد یعنی نامید ایشم حقیقت

حالی را بلکه اهل خانه اعرفند بانچه در خانه است و ممکن است که اخذ بطریق حصر

شود و ضمیر راجع باشد بمسئله بنا بر اهل قول و مثل است یعنی نامید ایشم حقیقت

حالی را در مسئله بلکه اهل بیت علیهم السلام اعرفند و دانا ترند بحقیقت امرند

درین مسئله قوله و لو اخر المقدمة علی الفرض عنده ظرف یعنی عنده متعلق است

بلفظ اخر و ضمیر در ان راجع است بفرض یعنی نافله را که مقدم است بر فریضه

چون نافله ظهر مثلا اکر بواسطه عذری مؤخر دارد الزا از فریضه بجا بیاورد و بعد

از تاخیر باز نافله در وقت خود واقع شود این تاخیر و تقدیم جایز است

لیکن افضل تقدیم است و اما نافله که مؤخر است از فریضه چون نافله

مغرب تقدیم ان بر فریضه مطلقا جایز نباشد خواه بدون عذر باشد

و خواه با عذر قوله الی غیر نصف اللیل پس چون شب از نصف بگذرد

نافله عشا قضا باشد قوله علی المشهور در حاشیه فرموده که مقابل

مشهور امتداد وقت جمیع نوافل لیومیه است با متداد وقت فریضه

و این روایت وارد شده لیکن معارض است با انچه اصح است و

اشهر قوله من جملة صلوة اللیل هنا یعنی در مثل وقت نه در جمیع مسائل

پس اگر شخص اجازه دهد خود را بنماز شب زیاده بر ایمان است
رکعت بر او لازم نیست یعنی شفع و وتر بر او لازم نباشد و همچنین
است اگر نذر کند نماز شب را بترک شفع و وتر حنث نذر نموده
وقت قیام قرینه بر دخول دخل با اصل مدعی ندارد قوله وکذا ان کیوما
فی المزاحمة بعد الفجر اه حاصل کلام آنکه چون شخصی متنفل ادراک کند
چهار رکعت از نافله شب را پس صبح طالع شود تمام میکند نافله شب را
و مؤخر میدارد نماز صبح را پس درین صورت مزاحم شود باقی نافله شب
فریضه را و همچنانکه باقی نماز شب را بعد از طلوع و قبل از فریضه صبح در
صورت مزبوره بعمل می آورد شفع و وتر را بعد از صبح و قبل از فریضه نیز
بعمل می آورد و مزاحم میشود شفع و وتر نیز در صورت مفروضه فریضه را
قوله کما تزاحم نافلة الظهر و العصر چنانکه بواسطه ادراک چهار
رکعت از نماز شب قبل از صبح مزاحمت میکند تمام نماز شب را
و شفع و وتر نماز صبح را همچنین هرگاه یک رکعت از نافله ظهر و عصر را
در آخر وقت نافله دریابد و وقت منقضی شود بعد لزمی نافله را
متصل بان یک رکعت بجا می آورد و بعد از ان ظهر یا عصر را بعمل

آورد

می آورد پس ادراک یک رکعت از نافله ظهر مزاحم میشود ظهر را و همچنین
۴۴ ادراک یک رکعت از نافله عصر مزاحم میشود عصر را قوله اما المغرب فلا تزاحم
بها مطلقا اه یعنی اما نافله مغرب پس بهیچ وجه مزاحم نمیشود فریضه را یعنی
فریضه عشا را بایمعنی که چون وقت نافله مغرب در گذرد نافله مغرب را
بجا نمی آورند اداء خواه در جای القضاء وقت متلبس بنافله شده باشد یا نه
مگر اینکه متلبس بیکی از دو رکعت نافله مغرب شده باشد که همان دو رکعت را
تمام میکند و پس و بعد از ان شروع در فریضه عشا نماید خواه ان دو رکعت دو رکعت
اول باشد خواه ثانیه پس اگر داخل دو رکعت اول از نافله مغرب شده دو وقت
نافله منقضی شود ان دو رکعت را تمام مینماید و بعد فریضه عشا را بجا می آورد
و دو رکعت دیگر نافله مغرب را قضا مینماید و اگر در اثنای دو رکعت ثانیه وقت
نافله مغرب منقضی شد ان را نیز تمام مینماید و قطع نمیکند و بعد از
فراغ شروع در فریضه عشا مینماید پس مزاحمت در نافله مغرب
نیز فی الجمله متصور باشد کما لا یخفی قوله کالمثل و المثلین اه
وجه شبه آخر وقت فضیلت است یعنی چنانکه آخر وقت فضیلت
فریضه صبح طلوع حمره است آخر وقت فضیلت فریضه ظهر گردیدن فیء است

بقدر شخص و براین قیاس قوله و امتداد بسبب زیادة المثل یعنی

امتداد وقت نافلهٔ صبح تا آخر وقت فضیلت فریضهٔ صبح نمازیست

با مثل امتداد وقت نافلهٔ ظهر تا که سایه فیء مثل شخص که وقت فضیلت

ظهر است و با امتداد وقت نافلهٔ عصر بقدر که سایه فیء دو مثل شخص

که آخر وقت فضیلت فریضهٔ عصر است و همچنان است در مغرب چه در صورت امتداد

وقت نوافل جمله که یکی شرح بنگند بخلاف آنکه آخر وقت نافله ظهر و عصر را

با تمام اعتبار نمایند که در آن حالت امتداد وقت نافلهٔ صبح با نافله

ظهر و عصر و همچنین مغرب یکقیاس نباشد قوله المتعلق اثنان منها بالفعل

یعنی متعلق کراهیت در صورتی از آن صبح بحسب فعل است و زمان را در اصل

آن مدخل نباشد لکن چه زمان را در آخر وقت لیکن آنرا نیز مدخل باشد چنانچه

کراهیت نافله بعد از نماز صبح متعلق بفعل نماز صبح است نه بوقت

که در هر وقت نماز صبح را بجای آورد بعد از آن نافله مکروه باشد و وقت

را دخل نباشد بلکه در آخر وقت کراهیت چه آخر وقت یعنی کراهیت

زمان طلوع آفتاب بود و براین قیاس قوله والعصر یعنی نیز

مکروه است نافله مثلا بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب قوله

وثلاثة بالزمان یعنی کراهیت سه تا از نمازهای مبتدأه متعلق

هر زمان

هر زمان است و فعل را در آن مدخلی نباشد قوله ای بعد وجه یعنی

نفس که خلاف ظاهر عبارت مصنف است هنوز در نظر قاصر ظاهر نیست

و همچنین در غروب و جهت آنکه ظاهر و اختیار کراهت در حصول طلوع و غروب است چنانکه در صحیح مذکور است

مسلم است که انما تکره صلوة عند طلوع الشمس و عند غروبها لان تهب لذنها تغرب بین

قرنی شیطان و تطلع بین قرنی شیطان و علی تقدیر خلاف نوافل مبتدأه در اوقات

ثلثه مشهور است و شیخ قدس سره در نهایت فرق نگذاشته است میان مبتدأه

و غیر مبتدأه بلکه همه را در اوقات ثلثه مکروه شمرده و شیخ جزم نموده با طلوع کراهت در حین

غروب و طلوع و نسبی و اولیه و اقوال در کتب مبسوطه مسطور است والله الموفق قوله و تذهب

الحمره یعنی حمرهٔ مشرقیه قوله و تتعلق وقت الکراهتین زیرا که کراهت بعد از فریضهٔ صبح و قرص

ممتد است تا طلوع آفتاب و این وقت نیز مکروه است بحسب تمام ارتفاع شمس

و مخفی نماند که این عبارت از شارح با تفسیری که در طلوع و غروب کرده است خالی از منافات

نیست قوله و یجتمع هنا الکراهتان چه در این وقت جمع شوند کراهت بعد از نماز عصر

و عند الغروب قوله الدائم الجمعه استثناء از جمله اخیره است یعنی عند قیامها

قوله الذی تقدم یعنی عدم کراهیة المبتدأة فیه ایضا یعنی مگر آنکه قائل شوند بعدم

کراهیة از اصل مبتدأه مطلقا در این وقت و تخصیص نه بجهت بدو و آنکه نافله از

احد

روز جمعه قوله الا الغدر از زراره ابن اعین نقل شده منع از تقدیم
نافله شب بر نصف شب مطلقا خواه معذور باشد وخواه غیر معذور
ومعتمد قول اول است وذکر دلیل مناسب مقام نیست قوله
واول الوقت افضل اول کلام است بدون شرط بحکم از اول نیست بلا
لفضل قوله او وصفه بانکه بعد باشد فاقد وصف ستر مثل اباحه
ان وعدم حکایت با تحت قوله والقیام عطف است
بر شرایط مثل فاقد قیام با ترتیب خصوص قوله والماء عطف
است بر بر شرایط مثل فاقد ستر است فاقد آب با ترجیح
اورا که لکن قوله والازالة النجاسة بظاهر محل عطف بذلک
لم را اینکه کم است معطوف علیه ظرف محذوف است وتقدیر چنین است
کف قدر الماء للطهارة والازالة النجاسة قوله تا فوت اجر شدن وقت
قوله وان ثلث اللیل یعنی اگر چه ثلث از شب بگذرد تخصیص
با بن مقدار بهر تا بواسطه متابعت بعضی است مثل صحیحه محمد ابن مسلم
عن احدهما ع قال لا تصل المغرب حتی تأتی جمعا وان ذهب ثلث
اللیل محتمل است که ان شاء الله باشد بانکه یا خبط انکه شیخ چنانکه گذشت آخر وقت

مغرب را

٤٧

مغرب را ثلث شب میداند تأخیر تا آن وقت درین صورت راجح است و
عجیب است از شیخ صاحب مدارک طاب ثراه که در شرح عبارت محقق
که فرموده ولان صار ربع اللیل استدلال جسته بنقل اجماع و بصحیحه مذکوره
وغایة توجیهی که بخاطر میرسد این است که دلیل بر مسئله اینهاست اجماع منقول
گرفته و ذکر صحیحه بر وجه رد بر محقق باشد نه دلیل بر آن ولیکن این توجیه
از عبارت دور است و محتمل است که مراد استدلال بصحیحه باشد بر اینکه وجه
که چون تأخیر تا ثلث شب چنانکه در صحیحه دریافته جایز باشد تأخیر
تا ربع البته صحیح بود لیکن بنا بر این تخصیص محقق بربع بلا وجه باشد
قوله مع تعذر العلم یعنی تعذر علم در وقت مترتب شد بالفعل
پس اگر بالفعل متمکن از علم نشد واما مترتب حصول قبل از آخر
وقت باشد عمل بظن ممنوع نشد گرد لکن هو المشهور بل قیل انه اجماعی
قوله علی اصح القولین سبب وجماعتی بر آنند که بر او اعاده لازم نیست
چنانکه هرگاه تمامه قبل از وقت واقع شود بر او اعاده لازم باشد تم
مبحث الوقت فی شهر محرم الحرام سنه ۱۲۵۵ وشرع فی القبلة بعونه وتوفیقه
والحمد لله رب العالمین باب دوم در متعلقات بقبله است و آن
مشتمل است بر چند مقدمه و یک مقاله مقدمه اول در بیان آنچه پیش از شروع

در تعلیقات بر شرح لمعه مسطور است که قبله در لغت چنانکه جمعی از اکابر تصریح
نموده‌اند عبارت است از حالتی که از برای انسان است در حین روبرو [illegible]
بچیزی پس قبله اسم مصدر باشد بنابر اظهر راجح است در اسم مصدر و در عرف
شرع مقدس [illegible] موضعی است که واجب باشد توجه بان در صورت
اختیار بقدر امکان در حالت نماز و همچنین واجب باشد توجیه بان
در امور چندی که در کتب فقهیه مذکور است مانند توجیه محتضر و میت
در وقت غسل و دفن و ذبیحه و همچنین راجح باشد انحراف از آن در مواضع
چندی چون حال بول و غایط و خلافی نیست در اینکه آن موضع بعد از تحویل
قبله و در شرع شریف عبارت از کعبه معظمه است از برای کسیکه متمکن
از تحصیل علم باشد و از برای غیر متمکن از تحصیل علم جهة کعبه است یا آنکه
کعبه است از برای آنان که در مسجد باشند و مسجد است از برای اهل که در حرم اند
و حرم است از برای اهل عالم چنانکه بیاید و مراد از کعبه نه بنای آن است
که حالا موجود است که اگر آن بنا را فرضاً از جای خود حرکت دهند
بموضع دیگر ببرند توجه بان یعنی آن در حال نماز واجب شود
بلکه مراد محل آن بنا است از تخوم ارض تا عنان
سماء الی بیت المعمور هرگاه شخصی ببرند چاه [illegible] [illegible]
باید الدر [illegible] [illegible] [illegible] نماز [illegible]
[illegible]

۲۷
و میانکه [illegible] در آن محل آن نیز جایز است اگر در حال نماز رو بان کند صحیح است و فرقی نیست
در اینکه [illegible] از جمله [illegible] بنا [illegible] فرقی نیست در اینکه در حال طواف
در مطاف و اطراف [illegible] پس اگر شخصی قریب دیوار در حال نماز توجه بان کند محاذی خطوط
خارجه از بنا [illegible] [illegible] [illegible] و صحیح است مانند
و ظاهر [illegible] بلکه ظاهر است که خطوطی که از فراز [illegible]
در حال صلوة [illegible] بجانب کعبه [illegible] [illegible]
و شرط نیست که [illegible] سطح خانه [illegible] و در قریب [illegible]
صف چنین [illegible] بلان صف از [illegible] خانه [illegible]
بلکه [illegible] نماز در خانه باشند [illegible] روز [illegible] بعضی [illegible]
صورت [illegible] [illegible] از خانه [illegible]
[illegible] از خانه [illegible] که از پس [illegible] القصص [illegible] از آن اشخاص
باطل خواهد بود [illegible] بلکه چنانکه [illegible] بنا بر مذهب سید مرتضی
و ابن [illegible] و ابو الصلاح و ابن ادریس و جمهور متاخرین که از [illegible] است
[illegible] قبله از برای کسانیکه قریب و متمکن از تحصیل علم بکعبه باشند
عین کعبه است و از برای غیر ایشان جهة [illegible] عنقریب بیاید

ورفته اند شیخ و جمهور قدما و از آن شاید است تحقیق در شرایع بانکه کعبه قبله اهل
مسجد است و مسجد قبله اهل حرم و حرم قبله عالم و نقل شده از شیخ اجماع بر این
قول و وارد شده بر آن اخبار ضعیفه پس اگر شخص خارج از مسجد باشد و
متمکن از توجه بعین کعبه نبود چنانکه بر ابو قبیس باشد در حالت نماز توجه نماید
بجانبی از مسجد که خطوطی که از قدام او اخراج شود بجانبی از مسجد کشیده
بهیچ وجه باطل خانه نرسد بنا بر قول اول نماز او باطل باشد و بنا بر قول ثانی
صحیح و بدانکه آنچه مستفاد از کلمات متأخرین میشود نسبت به
اصحاب قول ثانی عین حرم را از برای خارجی از حرم قبله میدانند نه
جهت آنرا پس بنا بر قول ایشان لازم باشد تحصیل قطع یا ظن بتوجه
بعین حرم از برای خارجی از حرم از اهل عالم پس اگر صف طویل که
طول آن زاید بر مقدار حرم باشد در افق مستوی نسبت بشرق باشد
اولین صف حکم کنند ببطلان صلوة کسانی که در اخر این صف
باشند و بالعکس و اگر کسانی که در اول این صف باشند یکجانب از حرم متمایل که
که در اخر این صف معتقد بودند بقبله ایشان نتوانند نماز کنند و بالعکس و
بعض فضلا اند که جمع کنند میان این دو قول با یکدیگر شاید ذکر بعد از حرم ره
باز

باشد بجهت پس خلاف در میان بر نیشد و این سخن ظاهر عبارات ایشان موافق
نباید و بدینجهت اکثر فقها دو قول را مقابل یکدیگر نقل نموده اند و باید
بدانکه عبارات فقها در باب جهت چنانکه خواهیم گفت در نهایت ابهام
و اختلال است و عبارات ریاضیین نیز خالی از ابهام و اهمال نیست چنانکه
ان شاء الله مفصل بیاید و باید بدانکه آنچه از علامات که در کتب فقهیه
از برای شناختن قبله بلدان ذکر نموده اند جمله ای مستنبط از قواعد ریاضی
است و در احادیث از آنها اشهر نیست مگر یک علامت که در دو روایت وارد شده
و آن نیز در کمال اجمال است اول در روایت محمد ابن مسلم وارد شده در حینی که او سؤال
کرد از حضرت صادق از قبله فقال ع ضع الجدی فی قفاک و صل و این علامت
را فقها اختصاص بعراق عرب داده اند زیرا که اگر چه در آن حدیث شریف
ذکر بلدی بخصوصها نیست لیکن چون محمد بن مسلم از اهل عراق عرب است و آن
علامت موافق قواعد ریاضیست نسبت بعراق عرب است لهذا تخصیص بعراق عرب
دادند و دوم در روایت دیگر چنانکه صدوق بطریق مرسل نقل نموده که مردی از
حضرت صادق ع پرسید که من در مقام قبله را نمی شناسم حضرت فرمود آیا میشناسی
ستاره که اسم آن جدی میگویند عرض کرد بلی فرمود بگردان آنرا بر یمین خود
و اگر در راه حج باشی پس بگردان آنرا در میانه دو کتف خود و این حدیث را بجهت آنکه

معلوم نیست که علامت کدام بلد است لیکن چون بقواعد هیئت منافات بعض
از مواضع شرعیه مسلّمه است مثل بعضی از اعراف مرسی بعضی از علما اثر انبز بلاهت بعضی
اعراق عرب کرده‌اند و بعضی از این بالعلامت که در این حدیث وارد شده
دیگر حدیثی که مشتمل بر ذکر علامتی است که با قیت بیزها در این مقام سؤال و جواب است
و دیگران خلاف از فایده نیست سؤال آنکه چه گونه علمای اعلام و فقهای عظام قدس الله
اسرارهم اعتماد در این مسئله بر قواعد ریاضیه نموده‌اند و حال آنکه هیئت کلمات
ایشان بر کرویت ارض است و براهین بر کرویت ارض بلکه ذکر نموده‌اند
مفید ظن نیست چه جای قطع و نیز اکثری از علما قائل به کرویت ارض
نیستند و قول حضرت حق که در کلام معجز نظام فرموده و
الی الارض کیف سطحت دال بر عدم کرویت ارض است بلکه
باید قطع نمود بر عدم اعتنا بقول القوم زیرا که اقوال
ایشان در هیچ مسئله مفید علم و ظن نیست چه با شد و شوق اسلام
این گروه نیست چه جای عدالت ایشان و چگونه با وجود این
امور بدون دلیل شرعی اعتماد بر اقوال ایشان توان نمود
جواب آنکه اقوی قول ایشان مبنی بر کرویت ارض

ارض کره

۴۶

ارض است حق است لیکن براهین ایشان اگر مفید قطع و قطع نظر
از آن کرده بسی از محسوسات است چنانکه در ارتفاع و انحطاط بعضی کواکب
قریبه بجدی و مقابل آن نهادر ساعی هر کس بجانب شمال و جنوب و اختلاف
طلوع و غروب کواکب در بلدان و اختلاف شبانه روز محسوس است و اما اینکه کرویت
ارض مخالف قرآن است هیچ منافی در آن نیست زیرا که حضرت حق
جل ذکره در مقام امتنان کامل فرموده که با وجود (قبضها) طبیعت زمانی
کرویت زمان بجهت قرار و آرام بندگان سطح فرموده و اما اقوال علما
بر عدم کرویت زمین سخن است ناشی از عدم اطلاع بر اقوال علما و فقها چه
محقق طوسی نصیر الملة والدین که از اکابر علمای شیعه است در تذکره
و تحدید و غیر آن تصریح بکرویت ارض است و علامه قدس سره در کتاب منتهی
تذکره فرموده ان الارض کرة فیجاز ان یری الهلال فی بلد دون بلد
فانه حدبة الارض مانع تمنع الرؤیة و قال ولده طاب ثراه فی ایضاح
بیضاح الاقرب ان الارض کریة و تمتد قال علیها ما طال الکلام
بالاین علیه و اما اینکه بقول این طایفه وثوق نیست و بر اسلام
ایشان اعتماد نیست چه جای عدالت ایشان کلام است از شخص و اما
دکان عرست که در آن از مقالات ایشان بعضی ازین اسلاک با هندسه و مجسطیه که مشهور است

بمجموعه و جمکونه کلام شامل جوهری در لغت با فرا درکو با مجموعه‌ی دانش و فقه مطالب
مجوس ونصراني در طلب باحکام صیام و صلوة معتبر است و کلام هست مجمع طوسی
دم غالب معتبر و حکایه و شروع باسلام و سؤالات از شکر الیه من عهدهم
الذي برکان و بلند و مروج شرع بعثت مبین نشد بیده جاهد اینکه مثل
محقق طوسی موسس اساس دین الله حق لم امت اثنی عشر علیهم صلوة
الملک الاکرامت اعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا بعد الآن
دانستنی اینمقدمات باید دانست که چون مصنف قدس سره متعرض ذکر جهت نشده و شارح
طاب ثراه جهت را سمت قبله چنانکه حق است تفسیر نموده و سمت
قبله را تعریف فرموده مناسب مقام چنان است ملحوظ که کلمات متعلقه
بسمت در ذیل مقاله که انعقاد آن بجهت ذکر متعلقات بلکه
این نمط لیکن حیثیت ذکر کلمات با ضیائی در مبحث سمت قبله طولا
نسبت و تعرض بآن در ذیل مقاله موجب اختلال نظم کلام است
پس ذکر بعضی از آن مطالب را در مقدمه مناسب دیده متعرض آنها
در آن مقام آمده و در مقاله با آن الفاظ تمیز و گوئیم آنچه صریحا
ضیائی در سمت قبله گفته اند آنست که سمت نقطه تقاطع دایره
افق بلد است با دایره عظیمه که بسمت الرأس بلد و مکه معظمه چنانکه
در عبارت بعضی است یا سمت الرأس بلد و کعبه چنانکه در عبارت بعضی دیگر است

٥٠ گذشته باشد دیگر از نقطه تقاطع مزبور افزاینده نقطه تقاطع دایره
سمتیه مزبوره و دایره افق بلد کعبه معظمه است و خطی که واصل شود از مرکز
دایره افق بلد بآن نقطه انرا خط سمت قبله نامند که اگر مصلی بر آن رود خط
بآن نقطه ایستاده باشد نماز او بسمت قبله و جهت خواهد بود و جهه استخراج خط مزبور
قواعد چند اختراع نموده اند که در کتب فن مذکور است و بر ابسط نها در شرح وطرز
شاه و بر فارسی هیئت قوشجی مسطور مخلص آنکه باید خط نصف النهار یعنی
خط واصل میان دو نقطه تقاطع دایره نصف النهار و افق بلد را چنانکه سابقا
گذشت معین نمود و بعد مشخص نمودن خط نصف النهار خط سمت قبله را
معین کنند و تعیین خط نصف النهار را بدایره هندیه مشهوره تعیین کنند و آن
چنان است که قطعه از زمین را بر وجهی هموار و مسطح کنند بر آن آب ریزند که اگر آب
بجمیع اطراف آن سطح بر یک نهج جاری شود و پس از تسویه مذکور دایره بر آن سطح
رسم کنند و بعد از آن بر مرکز آن دایره مقیاسی قائم چنان نصب کنند
که بر آن سطح عمود باشد و در نصف مقیاس چند طریق است اسهل آنها آن
که مقیاس بر شکل مخروطی مستدیر سازند تا ظل آن عند الحاجه
متفرق نشود و طول آن مقیاس باید بر وجهی باشد که ظل آن در وقت نصف النهار

در آن دوران از دایره داخل گردد و در طرفین نصف النهار از دایره بیرون باشد
تا مدخل و مخرج ظل بدست آید و بقدر قاعدهٔ مخروط دایرهٔ کوچک بر دور مرکز دایرهٔ
اول کشیده مخروط را چنان وضع کنند که قاعدهٔ آن با این دایرهٔ صغیره منطبق گردد
تا بعد مقیاس از جمیع جوانب دایرهٔ مذکوره مساوی باشد و بعد از آن بدقت تمام متوجه شده
موضع مدخل و مخرج ظل را از محیط دایرهٔ مرسومه معین نموده آن دو موضع را نشان
کنند و قوسی از دو قوسی را که در میان هر دو نشان است تنصیف کنند و از مرکز
دایره بمنتصف احد القوسین یا از منتصف احد القوسین بمنتصف دیگری خطی بر
استقامت بکشند این خط لامحاله خط نصف النهار بود و چون خط دیگر بر خط مذکور
عمود بر زنند که بمرکز آن دایره گذرد آن خط خط مشرق و مغرب بود و بالضروره
دایرهٔ مذکوره باین دو خط بچهار ربع صحیح منقسم شده و بعد از آن هر ربع را به نود
قسم صحیح منقسم سازند و طول و عرض مکه و بلد را چنانکه سابقاً اشاره بآن رفت
بدست آورند پس اگر بلد مقصود موافق باشد با مکه در طول و مخالف در عرض
پس اگر عرض بلد شمالی و زاید از عرض مکه باشد قبلهٔ آن بلد نقطهٔ جنوب باشد
و اگر عرض بلد ناقص از عرض مکه باشد یا آنکه بلد جنوبی باشد قبلهٔ آن بلد
نقطهٔ شمال بود و اگر طول بلد با طول مکه مختلف بود خواه در عرض متفق باشند

خواه

خواه مختلف پس اگر طول بلد کمتر از طول مکه باشد باید تفاوت مابین طول
مکه و طول بلد مقصود را گرفته هر پانزده درجه را ساعتی مستوی گیرند و آنچه کمتر
از پانزده درجه باشد هر درجه را چهار دقیقه از دقایق ساعات مستوی اخذ
کنند و آنچه از این حساب از ساعات و دقایق بدست آید نگاه دارند بعد از
آن آن روز را که آفتاب در آن روز یکی از هشتم درجه جوزا یا بیست و سیم درجه
سرطان تحویل کند که آفتاب در این دو نقطه چنانکه گذشت بسمت الرأس اهل مکه
گذرد مترصد باشند پس در آن روز همان مقدار از ساعات و دقایق
که نگاه داشته اند پیشتر از نیم روز ظل مقیاس خط سمت قبله بود و آفتاب در این
وقت محاذی نقطهٔ سمت الرأس اهل مکه باشد و پیشتر از آنکه بدایرهٔ نصف النهار
بلد مقصود رسد بدایرهٔ نصف النهار اهل مکه گذرد بخلاف آنکه طول بلد زاید بر طول
مکه باشد پس اگر طول بلد زاید بر طول مکه باشد باید همان ساعت و دقیقه که
نگاه داشته شده از وقت نصف النهار بگذرد در آن وقت ظل مقیاس نیز در امتداد خط
سمت قبله بود لکن در هر صورت اگر شمس جنوبی از سمت الرأس باشد قبله در خلاف
جهت ظل باشد چه آفتاب در این هنگام بر سمت الرأس مکه باشد و ظل دائماً در خلاف جهت
نیز ثابت پس لامحاله سمت قبله بر خلاف ظل باشد و اما در صورتیکه آفتاب شمالی از سمت الرأس

باشد قبله در جانب ظل باشد چنانکه بر متخیل صحیح التخیل واضح است طرایق دیگر که
بخاطر میرسد بعد از تشخیص خط نصف النهار از دایره هندیه انحراف قبله بلد را از
نقطه جنوب یا از نقطه شمال بجانب مغرب یا مشرق مشخص کنند چنانکه در کتب فن
و در اسطرلابات ثبت است و بهمان درجه و دقیقه از نقطه جنوب یا شمال خط
نصف النهار تجاوز نموده مقدار انحراف قبله را بدست آورده آن موضع را نشان کنند
و از مرکز دایره هندیه خطی بر استقامت بموضع نشان داده اخراج کنند آن خط خط
سمت قبله بوده مثلا در تبریز انحراف قبله از نقطه جنوب بجانب مغرب قریب به پنجاه
و چهار درجه بجانب نقطه مغرب شمارند و از مرکز دایره مذکوره خطی بر استقامت
بآن محل اخراج کنند آن خط خط سمت قبله تبریز بوده و این عمل از قطب نمای
صحیح که اهل فرنگ ساخته اند در کمال سهولت ممکن باشد چه آلت قطب نما بعینه خط نصف
النهار بوده و این بی بضاعت حیرت دارم که چرا قوم از این عمل مختصر که الحمد لله
اعراض نموده متعرض آن نشده اند و شاید در آن عمل خطی یا اشتباهی واقع
شده باشد که این بی بضاعت بآن بر نخورده و ایشان بر آن اطلاع یافته باشند
والعلم عند الله و فقیر را طریقه مخترع و بدیع بدون زحمت و صناعت کون خط نصف
النهار بدست آمده که اشاره بآن لازم آمد و بعد از تشخیص خط نصف النهار تعیین قبله

باموقه

باموقه انحراف قبله بلد در نهایت سهولت ممکن باشد و آن چنان است که چون قدحی را پر آب
نموده در محلی که تموج هوا در آب اثر نکند گذاشته و سوزنی باریک را با مقناطیس و هموار
بعوض بر روی آب اندازند بنحوی که در آب فرو نرود بدلیل که فقیر را سانح شده
و تجربه شده است لامحاله آن سوزن بر روی آب دور زند تا آنکه جانب
باریک آن محاذی قطب جنوب و جانب دیگر محاذی شمال بایستد و دیگر
حرکت نکند و در آن حال آن سوزن خط نصف النهار بوده از اتفاقات شبی
با جمعی از عزیزان در اوقات نشسته صحبت در میان آمد حقیر تقریر این مقال نموده باعث
تعجب حضار را خصوص یکی از فضلا را در غایت دو انکار را مرا بر شمار نموده گفتم
ای عزیز اوری متحمل التجربه اذا عاینکم کاسه آبی و سوزنی حاضر کرده مشکل
بر ایشان افزود و در تسلیم بعد از ادای برهان بزیر انداخته و بسی از زوال
این مقدمات بوهم مصلی در وقت صلوة یا داخل کعبه است یا خارج
و خارج یا متمکن از مشاهده کعبه است یا نه و در صورت ثانی یا غیر متعارف است
بالکعبه یا متعارف پس جمیع اقسام چهار باشد اول داخل کعبه و او که سمت
که خواهد نماز بخواند و در حکم داخل است کسی که بر بام خانه باشد که او نیز
بهر سمت که خواهد نماز کند بشرط آنکه در پیش روی خود چیزی از او قدری

از کعبه باقی باشد دوم مثل هر دو حکم آن گذشت که بنا بر مشهور باید توجه بعین
کعبه نماید با امکان سیم متقاطر و حکم آن نیز حکم داخل در خانه کعبه است که بهر سمت که خواهد
توجه نماید اگر چه فقها متعرض این قسم نشده اند چه این مکان یا غیر معموره است یا داخل در
معموره نیست چهارم بعید غیر متقاطر و حکم او آنست که تحصیل خط سمت قبله علما او ظنا
علامتی از علامات یا قاعده از قواعد نماید یا باخبار مخبری که یجوز علیه الاعتماد معهذا
بدان نماز گذارد اگر متمکن از تحصیل علم یا ظن باشد و الا بچهار جانب یا کمتر چنانکه
بیاید به نماز کند و آیا این شخص میتواند در اول وقت نماز کند یا باید صبر کند
تا بقدر اینکه بجهات لازمه تواند نماز کند یا آنکه اگر امید حصول علم یا ظن قبل
از انقضاء وقت داشته باشد صبر کند و الا نماز گذارد در محل تامل است در راه
نحو از اطراف باز باید دانست که آنچه را ارباب ریاضی در تعریف سمت قبله گفته اند
بظاهر دلالت کند بر اینکه در تحصیل سمت قبله باید تحصیل عین کعبه یا مکه علما او ظنا
نماید زیرا که دائره سمتیه مذکوره باید بر سمت الرأس کعبه یا مکه گذرد و در این
صورت اشکالی بحوالی برسد و آن چنانست که این مدعی بالظاهر ایشان در
کتب خود بجهة تحصیل خط سمت قبله ضبط نموده اند در غایة تفاوتست چه عده از
محال مثل حمد طول و عرض بلده طیبه مکه و سایر بلاد عظیمه مشهوره را استخراج

اده

کرده و در کتب ثبت نموده اند و بلاد صغیره و غیر مشهوره را اصلا متعرض
نمیشوند و نیز آن بلاد را که طول و عرض آنرا مشخص نموده اند معلوم نیست
که چه موضع از آن بلد را اعتبار نموده اند از اول یا آخر یا وسط و حال آنکه
در هر بلد سمت قبله نسبت باشخاص اختلاف بهم میرساند چنانکه ظاهر است مثلا
در اصفهان که بلدیست عظیم و طول آن را انچه منجمین ثبت کرده اند قوم
یکصد و شش درجه و چهل دقیقه است و عرض آن لب که سی و دو درجه
بیست و پنج دقیقه و معلوم نیست که این طول و عرض مبنی بر کدام جزو از
اجزای بلده است و حال آنکه دائره سمتیه را باید بر سمت الرأس افق بلد
فرض کنند و هر شخص را در آن بلد افق جداگانه بود و اختلاف در کمال
ظهور است پس باید که جمیع اشخاص در اول آن بلد باشد سمت قبله را
بافق خود و دائره سمتیه خود نسبت تحقیق داده و حکم کنند که اشخاصی که در
آخر بلدند اگر به قبله او نماز کنند نماز ایشان باطلست و بالعکس پس اگر او
بجای ایشان رود باید حمل بر قبله که در اول بلد مخصوص نموده نتواند نماز
گذارد و شک نیست که رفع این اختلاف از قواعد ریاضی مستنبط نشود
و احتمال اصلا مرتفع نگردد پس چگونه تحصیل عین کعبه یا مکه ممکن باشد و غایة

حجابی که بخاطر میرسد اینست که این اختلافات در نظر ایشان بواسطه لزوم
عسر و حرج شرعا معتبر باشد و مراد ایشان از همان سمتیست که فقها قدس سرهم
ذکر نموده اند چنانکه بیاید و از اینجهت است که جناب سید معاصر ادام الله
بقاه در رساله مبسوطه فارسیه بعد از ذکر سمت قبله اعتماد بر قواعد ریاضی
نموده و اعتضاد بقواعد ایشان جسته پس بالاخرة عبارة ریاضیین راجع
بکلام فقها باشد و بالعکس والله العالم پس قبله بنا بر مشهور یا عین کعبه است
یا جهة آن اما معنی عین را دانستی که محل بنیانست از تخوم ارض تا بیت المعمور
و جهة عبارتست از موضعی که شرعا بعید را توجه بآن بعینها در حال صلوة و
امثال آن با امکان و بقدر امکان واجب باشد و عدول از آن بجانب
دیگر حرام و بعبارة اخری موضعیست که بواسطه امارات شرعیة و
قواعد ریاضیة قطع یا ظن حاصل شود که کعبه در آن موضع است و از آن
خارج نیست یا بمعنی که اگر بعینه ردی مسطح خط بر استقامة اخراج
کنند بواسطه امارات و علامات قطع یا ظن حاصل شود که کعبه از
محاذات آن خط خارج نباشد فافهم واحفظ مقدمة ثانیة
در بیان اقسام بلاد متباعده از مکه معظمه که غیر محاط بمکه باشند

برانکه

بدانکه چنانکه در مبحث وقت زوال از این رساله گذشت عرض بلد دوری او است
از خط استوی که بعبارة اخری اقصر قوسی باشد از دائرة نصف النهار
واقع میان قطب افق بلد و دائرة معدل النهار یا دائرة افق و قطب
معدل و طول بلد عبارتست از دوری او است از اول معموره از جانب
مغرب یعنی از جزایر خالدات و عرض مکه معظمه چنانکه گذشت کامر بیست
و یک درجه و چهل دقیقه بوده و طول آن عرکی هفتاد و هفت درجه و ده دقیقه
پس بلد یا در طول و عرض هر دو مخالف با مکه بوده یا در طول موافق و در
عرض مخالف یا بالعکس چه موافق با مکه در طول و عرض هر دو ممکن نباشد
الا در مکه یا مخالف در جهة و در یکی از دو نوع اخیر هر دو نوع است
و اول بر چهار نوع پس جمیع اقسام هشت نوع باشد اول آنکه طول
بلد موافق باشد با مکه و عرض مخالف و ناقص از عرض مکه بوده چنانکه
در صنعاست تقریبا که طول آن عرکی هفتاد و هفت درجه و هفده دقیقه است
و عرض آن ... چهارده درجه و سی دقیقه و در این صورت قبله بلد
نقطه شمال باشد دوم آنکه باز طول بلد موافق با طول مکه باشد
و عرض مخالف اما عرض بلد زائد باشد بر عرض مکه چنانکه در موصل بوده

تخمینا که طول آن عرکا هفتاد و هشت درجه و صفر دقیقه و عرض آن له لا
سی و چهار درجه و سی و یک دقیقه بود و درین صورت قبله بلد بنقطه جنوب
باشد سیم آنکه عرض بلد مساوی عرض مکه باشد و طول آن مخالف اما ناقص از
طول مکه باشد و بالفعل مثال آن در نظر نیست و درین صورت قبله
بلد بنقطه مشرق بود چهارم آنکه باز عرض بلد با عرض مکه موافق بود
و طول مخالف لکن طول بلد زاید بر طول مکه بود مثال تقریبی که عرض آن
بیست و چهار درجه و صفر دقیقه بود و طول آن هشتاد و سه درجه و نیم
و درین صورت قبله در جانب مغرب بود پنجم آنکه بلد با مکه در طول
و عرض هر دو مخالف باشند و لیکن هر دو ناقص مثال آن نیز در حین
تحریر بخاطر نبود و درین صورت قبله بلد مشرقی شمالی بود بعد بر انحراف آن
از نقطه شمال بود ششم باز بلد با مکه در طول و عرض هر دو مخالف بود اما
هر دو زاید مثال هر دو شیراز بود حفظها الله بالاعزاز که عرض آن کطلو
بیست و نه درجه و سی و شش دقیقه بود و طول آن [illegible] هشتاد و هشت درجه
و صفر دقیقه باشد و درین صورت قبله بلد غربی جنوبی باشد بعد بر
انحراف آن از نقطه جنوب هفتم آنکه باز طول و عرض بلد هر دو مخالف

مکه بود

مکه بود لکن عرض آن زاید بر عرض مکه و طول آن ناقص از طول مکه بود مثال
بیت المقدس که عرض آن سی و یک درجه و پنجاه دقیقه است و طول آن سی و
شصت و شش درجه و سی دقیقه و درین صورت قبله بلد شرقی جنوبی باشد
باز بعد بر انحراف آن از نقطه جنوب هشتم برخلاف آن که بلد با مکه نیز
مخالف در عرض و طول بود اما عرض بلد ناقص از عرض مکه باشد و طول
زاید مثال بالفعل در نظر نیست و درین صورت قبله بلد غربی شمالی بود
باز بعد بر انحراف آن از نقطه شمال و در این هشت نوع زیاده ممکن نباشد
و معرفت قبله هر از قواعد مذکوره شود و بهمین قدر اکتفا شد مقاله دوم در ذکر
متعلقات کتابت قوله و هو نے بعید اه هر گاه قریب بکعبه مثلا نابینا
باشد که حفظ نفس نتواند تحصیل علم کعبه کند لکن به بذل مال او را ممکن باشد
اگرچه زاید از قدر معتاد بود اما بر آن شخص در صورت قدرت ذات جست
که بذل مال کند بنا بر ظاهر وجوب است چنانکه در مسئله تیمم و تحصیل آب
گذشت لکن در اینجا نیافتم که فقها متعرض آن شده باشند قوله
دلو بالصعود الی الجبل احتمال دارد که فرد خفی باشد از برای نفی تقدیر
علی التوجه پس باید بر کوه بالا رود احتمال دارد که فرد خفی باشد

از برای لا یتحمل عادةً یعنی با شتر از کوه نباید بالا رود و قوله
و هی السمت الذی یحتمل کونها فیه یعنی جهت کعبه که قبله بعید است سمت کعبه است
و آن چنان که در مقدمه گذشت فضائی است که شخص بعید را توجه
بآن در حالت اختیار لازم باشد در حال صلوة و اخلال آن و انحراف
از آن حرام بود و چون مصنف قدس سره فرموده که قبله بعید جهت
کعبه است شارح طاب ثراه خواسته که جهت کعبه را تعریف کند جامع و مانع
پس فرموده که جهت سمت است یعنی فضائی است مواجه مصلی که منتهی الیه اشاره
حسیه متوجه بآن بود بحیثیتی که احتمال دهد بودن کعبه را در آن یعنی در
هر جزو از اجزای آن نه در مجموع من حیث المجموع آن خواه آن احتمال
راجح باشد یا مشکوک و چون الف تعریف بر هر سمت از سموت که متحیر
توجه بآن نماید صادق میآید و حال آنکه هیچ کدام بعینه سمت
قبله نباشد و تعریف غیر مانع میشد از آن مقید فرموده بقوله و یقطع بعدم
خروجها عنه لاماره شرعیه تا تعریف مانع شود چنانکه در حاشیه بعد
بیان آن کنیم پس هرگاه توجه بموضعی شود که محتمل باشد بودن کعبه در
مجموع من حیث المجموع آن نه در هر جزو از اجزای آن نماز صحیح نباشد

بلکه باید توجه بجانبی شود که در هر جزو از اجزای آن احتمال بودن
کعبه رود مثلا در عراق عرب اگر صف جماعتی بجانب مشرق و مغرب
روی بقبله در زمینی مستوی بمقدار طول دو فرسخ بسته شود
و در هر جزو از اجزای آن صف بواسطه علامات قبله احتمال
رود که کعبه در محاذی آن بود و خارج از آن نباشد یعنی
اگر از موضع قیام هر یک از آن جماعت خط اخراج کنند احتمال
رود که بر کعبه واقع شود و بواسطه امارات یقینا کعبه خارج
از آن نشود نماز جمیع آن صف صحیح باشد و همچنین اگر شخصی
فرادا در هر جزو از اجزای آن صف بایستد نماز او صحیح باشد
و اما اگر در نیم فرسخ از آن صف بواسطه علامات احتمال مذکور
رود و قطع حاصل شود که از محاذات ما بقی خارج است هر که
در آن نیم فرسخ باشد نماز او صحیح بود و هر که در قدر زائد
باشد نماز او فاسد بود چه در هر جزو اجزای آن نیم فرسخ احتمال
بودن کعبه رود و اما در زائد اگر چه در مجموع من حیث المجموع
آن صف احتمال محاذات کعبه هست لکن چون در هر جزو از اجزاء مجموع

آن اینجا احتمال ملحوظ نمی‌رود که نماز مجموع صحیح نباشد بلکه نماز در آن نیم
فرسخ صحیح و در ما بقی باطل بود قوله و بقطع بعدم خروج جماعة بدانکه مراد از
قطع در اینجا قطع عادیست نه قطع حقیقی بقرینه قوله لامارات شرعیة و اگر
گوئی بواسطه امارات قطع حقیقی بعدم خروج از برای عدید نیز ممکن است
در کمال بعد است پس مراد از عبارت آنست که بواسطه امارات شرعیه قطع
عادی که شامل ظن است حاصل شود که کعبه از مجموع آن سمت خارج نیست
و محصل مجموع تعریف آنکه جهة کعبه سمتیست که در هر جزو از اجزاء آن سمت احتمال
بودن کعبه رود و بواسطه امارات شرعیه قطع حاصل شود که کعبه از مجموع
من حیث المجموع آن سمت خارج نیست مثلا در دو فرسخ مذکور چون
در فرض ثانی در هر جزو از اجزاء نیم فرسخ آن احتمال محاذات کعبه است
و قطع حاصلست که از مجموع آن نیم فرسخ خارج نیست در آن نیم فرسخ
نماز صحیح است و اما در مجموع آن دو فرسخ اگرچه قطع حاصلست که کعبه از
محاذات مجموع من حیث المجموع آن خارج نیست اما چون در هر جزو
از اجزاء آن دو فرسخ احتمال بودن کعبه نیست نماز در تمام آن دو فرسخ
صحیح نباشد و در آن نیم فرسخ هرچند قطع حاصلست که کعبه از محاذات بعضی

ازاجزا

از اجزاء آن خارج است چه طول کعبه زیاد از بیست ذرع مثلا نباشد
اما چون قطع حاصلست که از مجموع آن خارج نیست نماز در کل آن کافیست
و از اینجا ظاهر شد که ضمیر فیه و منه در دو فقره شرح هر یک بمعنی دیگر است
چه در فقره اولی بمعنی هر جزو است و در فقره ثانیه بمعنی مجموع من حیث المجموع
و لامارة شرعیة متعلق است به بقطع نه به یحتمل و نه بهر دو و نیز ظاهر شد
که بدون انضمام فقره ثانی فقره اولی ناتمام و تعریف غیر مانع میشد پس اگر
اگر گوئی با وجود فقره ثانی احتیاج بفقره اولی نبودی و فقره اولی لغو است
چه فقره ثانی کافی و تعریف جامع و مانع از آن حاصل است گوییم این سخن
چه در تعاریف دائما فقره ثانی مغنی از فقره اولی است و این سخن در تعاریف
جاری نیست بلی اگر فقره اولی مغنی از ثانی باشد ذکر فقره ثانی لغو است
بلکه غلط بلی اگر شارح ره کمال فقره ثانی اکتفا نموده بود بهتر بود بلکه اگر
بفقره اولی اکتفا نموده بود و لامارات شرعیة منضم با آن ساخته بود هر آینه
کافی بود و الامر فیه سهل قوله لامارة شرعیة چنانکه گذشت متعلق است به
بقطع و ظاهر آنست که ذکر امارة شرعیة بطریق مثل باشد نه حصر یا آنکه مراد بعد
که اماریست که مخالف شرع نباشد خواه شارع تقریر باین اماره باشد یا نه بلی امارات

مستنبط از قواعد ریاضی در این صورت تمام شرح باشد فخذ هذا و التحقیق عن
تطویلات المحشین فی هذا المبحث قوله و من بمکة حوله تخفی بالبناء یا عرضی یا محبوس
که قریب بکعبه باشد و قدرت بر تحصیل عین نداشته باشد و تواند بواسطه اماره شرعیه
توجه بسمت کعبه نماید قوله و لبعید الجهة اه این کلام ردست بر آنچه علامه در تذکره
گفته که جهت از برای بعید محصل عین کعبه است چنانکه در قریب چه بعید را بواسطه توسعه
در توجه یعنی کعبه تحصیل عین آن است بوجه از قریب پس فرق قریب و بعید نباشد و
بالفعل تذکره میسر نیست تا رجوع شده نظر در خصوص عبارات کلام شود و حقیقی نماید
لکن آنچه از ظاهر عبارت شرح مستفاد میشود آنست که علامه در این تحقیق متمسک
بآن شده که در قریب با وجود ضیق جهة امکان توجه بعین کعبه ممکن باشد در بعید
که توسعه در جهة محاذات بهم میرسد و تحصیل عین بطریق اولی ممکن باشد
چه هر قدر مقدار جسم بیشتر شود توسعه در توجه بآن بیشتر حاصل آید مثلا
در جسم ده ذرعی در قریب بآن در زیاده از ده ذرع توجه و محاذات
بآن جسم نتوان آورد لکن چون ده ذرع از آن دور شوند محاذات بآن در زیاده
از ده ذرع میتوان بعمل آورد و این تحقیق نظام
در کمال قوت و بحث شارح بر آن موجه

موجه است زیرا که در جای بعید اگر از موقف متباعد خطوط متوازیه اخراج شود یقینا
زیاده از ده ذرع مثلا بعین کعبه بگذرد پس اگر صفی است در نیم فرسخ کشیده شود
خطوط خارجه از موقف اهل صف زیاده از جرم کعبه ممکن نباشد بکعبه بگذرد خواه
این صف قریب بکعبه باشد یا بعید بلکه اگر خطوط بر موازات اخراج شود بلکه چون
اضلاع زوایا باشد یا در سطح غیر مستوی بود شک نیست که هر قدر بکعبه پیش
رود اضلاع خطوط بجانب مقصد پیش اند ممکن باشد و شکی نیست که با وجود کرویه
زمین سطح مستوی بهر قدر که خواسته ممکن است چه زمین کروی حسی است نه حقیقی
و نیز در بحث اصل مقیاس گذشت که با هر مقیاس بر سطحی قائم شود که موازی
با سطح افق باشد و بی شک سطح افق مستوی و موازی مستوی نیز مستوی ممکن
نباشد پس سخن محقق خلاف آنست که مرقوم شد قوله اذ لو اخرجت خطوط متوازیة اه
یمکن ان یقال ان الخطوط الخارجة من مواقف البعید لعلها لا تکون متوازیة بل متقاربة
ولا استحالة حینئذ فی اتصالها بنقطة واحدة کیف یمکن مثل الکعبة و در حاشیه بعد گفته
فان قلت انا نری سطح الارض و نفرض صلوة صف مستطیل یجب ان یکون مقدار
ما بین قدمی کل شخص والذی یلیه مساویا لمقدار ما بین مسجدیهما و هکذا

و لا شک که وجه در حق او از تجویز صاد در جواب سخن طولانی گفته که محصلش آن است که با وجه
کردن به زمین جهتی فرقی ممکن نیست سخن خالی از تحقیق [illegible] فضلا هر تفصیل است لیکن
آنچه حقیر از کلام مذکور می فهمد آن است که مراد علامه از تخصیص عین کعبه از برای
بعید آن است اما [illegible] تخصیص [illegible] قطع عادی است نه قطع حقیقی و شک
نیست که تخصیص قطع عادی ممکن است و سخن علامه در کمال متانت و صحت [illegible] است
بکلام شارح و غبار بر آن نیست اکرم گفته باشد که بر بعید تخصیص عین کعبه واجب
باشد و بنا بر تخصیص قطع واقعی باشد و همچنین است هرگاه تصریح بقطع نیز نموده
باشد زیرا که اطلاق قطع بر ظن در عبارات قوم زیاده از حد احصا است قوله
لان ذلک علة ثابت از برای بیت محصنه آه قوله اذ لو اخرجت للقبلة آیت
از برای لا ینقض قوله و بهذا الظهر الفرق بین العین والجهة لیس این تقریر ظاهر که
فرق میان عین و جهت که در عین باید خطوط مخرجه از قدام مصلی بجرم کعبه
واصل شده نه بمنزله بقیناو در جهت باید خطوط مخرجه بر دور آن لبی خانه [illegible] باشد
تا آخر تعریف قوله هذا ما للاکثر در معرفت شناختن قول مخالف و مجمل
ان [illegible] اعمال احتیاج نیست قوله محراب المعصوم یعنی محرابی که معصوم بنای آن

کذا انته

گذاشته باشد یا در آن نماز کرده باشد چنانکه در بعضی از مساجد مدینه و مسجد کوفه
و بصره و مسجد بیت [illegible] اصفهان از قرار تقریر محقق مجلسی در حدیقه [illegible] و الآن محل
انکر [illegible] چنانکه گفته است علامات منصوبه نیز مستنبط از قواعد ریاضی است پس چگونه
نسبت [illegible] با اعتبارات رصدیه از آن [illegible] جواب آنکه مراد از اعتبارات
رصدی [illegible] آن است که [illegible] العلامات [illegible]
[illegible] مثال [illegible] الکفعی و حبل المتین [illegible]
الخ [illegible] نیز مستنبط [illegible] از قواعد رصدی [illegible] باشد
قوله و علامات [illegible] العراق [illegible] آه مراد از عراق عراق عرب است
که حدود [illegible] بیابان نجد است [illegible] و بحار [illegible] و خوزستان و کوهستان
و دیار بکر [illegible] عبادان که عبارت است از یکصد و هشت و پنج
فرسنگ باشد و عرض [illegible] عقبه حلوان است تا [illegible] بیابان [illegible] که
عبارت از [illegible] فرسنگ باشد [illegible] که [illegible]
[illegible] درجه و [illegible] دقیقه است و عرض [illegible]
[illegible] درجه و [illegible] دقیقه و نیز [illegible] بغداد که طول

جزایر خالدات هشتاد درجه و صفر دقیقه و عرض شمالی که سی و سه درجه

و بیست و پنج دقیقه لط قوله سما یقاربهم فی الاقال لیس لها از خلاف آنست که در طول قریبه

بهم بعضی از ولایات عراق عرب لط قبله اهل آن و ولایت عراق عرب بیکی علامات باشند

بهم چند در عرض مختلف باشند قوله صح غایة ارتفاعه و انخفاضه بدانکه تحقیق

کلام در این مقام محتاج است به بسطی تام و لیکن بواسطه ملاحظه سأم بعضی از اصحاب

کرام باختصار کوشیده گوییم که مخفی نماند که هر نقطه که بر هر فلکی فرض شود بواسطه

حرکت یومیه بر دور قطبین معدل النهار متحرک باشد الا دو نقطه سوم که

دو قطب معدل باشند و نقطه که محاذی آن دو نقطه نیز بر محور این دو قطب فرض

شود و بدانکه از جمله چهل و هشت صورت فلکیه که در فلک ثوابت فرض شده

دو بنات النعش است صغری و کبری که هر یک مشتمل است بر هفت

کوکب روشن چهار از آن سه که قریب بهم چهار بعد اضلاع است بر این شکل

ه ه نعش خوانند و سه از آن که قریب بقوسی است بر این شکل

ه ه ه بنات گویند که چون دختران باشند که بر سر نعش جمع آمده باشند

بزرگتر آنست که بعضی از کواکب آن را در بسیاری از معموره طلوع و غروب باشد و بر قرب

یکی از ستاره‌ها

یکی از ستاره‌های بنات اوسط است بسیار کوچک که آن را سها خوانند

و مردمان بدان نور چشم را آزمایش کنند بنات النعش کبری را دب اکبر

خوانند و آن هفت کوکب است که اول از ستاره‌های بنات اوست جدی و بنات

اصغر و بنات النعش صغری گویند و دو ستاره دیگر از ستاره‌های بنات او را

موسوم بفرقدان کنند و در اکثر معموره کواکب آن را طلوع و غروب نباشد

بلکه ابدی الظهور و بر دور قطب شمالی معدل متحرک اند و بالفعل هیچ

ستاره آشکارا از کواکب ثوابت بر محاذی قطب معدل نیست و اقرب

از جمیع کواکب بمحاذی قطب شمالی معدل النهار جدی بود و چنانکه علامه شیرازی

در تحفه گفته جدی بعد از نهصد و ده سال از زمان تالیف این

کتاب یعنی تحفه باول سرطان آمده محاذی قطب شمالی شود و تصنیف

کتاب مذکور در سنه هزار و پانصد و نود و یک از تاریخ اسکندری بود که

جدی بالفعل بحرکتی بر دور قطب شمالی معدل بحرکت بسیار ضعیف متحرک

دور هر دایره دیده صغیره بر دور قطب احداث کنند و در هر دوره دو بار

سایر نقاط متحرکه بدایره نصف النهار رسد یکی در حین غایت ارتفاع و دیگری

در انحطاط اما دوران چون حرکت از قطب معدل النهار اندک است حرکت آن
غیر محسوس و نظر داین مدار او نیز غیر محسوس ولیکن چون ذلک ثوابت را
حرکتی است خاص که بآن حرکت جمیع کواکب ثوابت از محل خود به خلاف
میآیند متحرک شوند و بعضی از کواکب که حالا بعید از محاذات قطب معدل اند
قریب و برخی که حالا قریب اند بعید شوند پس از سالیان دراز جدی که حالا
قریب محاذات قطب شمالی معدل است محاذات آن شود چنانکه از عبارت علامه
شیرازی معلوم است و بعد از محاذات سبب بسبب بعید شود تا بغایت بعد
رسد و بار دیگر روی بتقریب نهد و بر حالت اول عود کنند و ارتفاع و انحطاط او
محسوس شود و در حین قرب حرکت ارتفاع و انحطاط او غیر محسوس شود و بهر قدر قرب
بیشتر شود حالی مشکل تر شود پس از دانستن این مقدمات بدانکه چون مصنف
قدس سره جدی را از علامات قبله شمرده و وقت علامات قرار دادن آن
حد زعم الشارح صحیح است که موضع آن میان مختلف شود و حال آنکه چنانکه
گفتیم جدی پیوسته بر دور قطب شمالی متحرک است پس باید تا بیابی حالتی
از حالات او را نحو داده و در آن حالت علامات قبله قرار داده وقت

وصول

٦١

وصول او به دایره نصف النهار است و در حین ارتفاع و انحطاط پس از این جهت شارح
قدس سره عبارت مصنف را مقید فرموده بحال ارتفاع او و انحطاط این است حاصل
کلام شارح از تقیید مذکور و مخفی نماند که این لغو محض و مستدرک است از مثل
شارح کبیر در کمال غرابت بلکه غلط صرف است بچند وجه اول آنکه در قبله
بعید تفاوت کثیر مغتفر است چنانکه از این کتاب و سایر کتب واضح است پس
چگونه این تفاوت قلیل غیر محسوس مغتفر نباشد تا احتیاج افتد بتقیید مذکور دوم
آنکه اگر علامات بودن او مخصوص بحالت وصول بدایره نصف النهار بود این علامات حقیقی
بکار نخواهد داشت بلکه جمیع کواکب قریبه بالقطب در همین حالت بود بی تفاوت
بلکه علامات قرار دادن انها انسب بود چه غایت ارتفاع و انحطاط انها بر اکثری
محسوس گفته [illegible] تخصیص جدی بجهت ظهور او است یا بواسطه قرب او بمحاذات
قطب معدل که بنیم کواکب انظار از او یا مساوی باو چون فرقدان و غیرها بسیار اند
و تعیین هر یک از انها در نهایت سهولت میسر است و قرب بمحاذات موجب
تخصیص نگفته بلکه موجب عدول از او شود چه قرب سبب صعوبت در حالت
ارتفاع و انحطاط بود سیم آنکه تشخیص حالت ارتفاع و انحطاط او بر [illegible]

فن ریاضی مشکلات در باب بیشتر گردد تکلیف از برای عوام و عامه ناس یا اگر
با این قید علامة بود علامت قرار دادن آن بی فایده و لغو است چه مقصود عامه ناس اند
نه خواص زیرا که خواص را بدانستن اینگونه علامات احتیاج نباشد چهارم
اینکه اگر این تقیید در علامة قرار دادن جدی لازم بود بایستی حضرت امام
در دو روایت مذکوره اطلاق نفرموده مقیداً ذکر فرمایند و تقیید کلام آنحضرت
بلا دلیل از اغلاط صرفه است اگر گوئی تقیید مذکور نه بجهة رفع اشتباه است
غیر محسوس است بلکه چنانکه بعضی گفته اند بجهة شمول جمیع ازمنه است زیرا که جدی اگرچه
حال بقطب معدل اقرب و حرکت او غیر محسوس است و اختلاف حالات او در احوال
بواسطه قلت اختلاف معلوم لکن چون قرون عدیده از قطب معدل بغایت
دور شود و اختلاف حالات او فاحش گردد از این جهة احتیاج بتقیید مذکور
افتد تا شامل جمیع ازمنه الی یوم القیام شود گوئیم باز تخصیص دادن علامة
بجدی بی فایده خواهد بود چه هر کوکب که در حوالی قطب شمالی بود
او را با تقیید مذکور علامة توان قرار داد و نیز چون حالة
ارتفاع و انخفاض چنانکه گذشت بر عامه خلق مجهول بود علامة
قرار دادن آن با این قید بیجا خواهد بود با آن اطلاق حدیث مذکور
نهار

٤٢
متحرک شود و لیکن چنانکه از عبارت علامة نیز از روز دانسته شد تا سالها دراز روز
بروز بقطب شمالی معدل قریب شود و اختلاف حالات کمتر گردد تا مدتی دیگر
قطب شمالی معدل شود و مدتی او را اصلا ارتفاع و انخفاض نبود و بعد از
مدتی سال دیگر بحالت اول رجوع کند و بعد از آن سالهای دراز باید بگذرد
تا ارتفاع و انخفاض او محسوس شود و تقیید عبارت بواسطه شمول آن حالت را
که بعد از چهار هزار سال مثلا رو دهد خیلی از انصاف دور است و نزدیک بدان مهجور
و لیکن بعد از آن سالهای دراز چنانکه جدی از محل خود حرکت کند سایر کواکب
نیز چون سهیل و ثریا از جای خود حرکت کنند پس علامت قرار دادن
انما عند الطلوع او عند الغروب بر وجه اطلاق صحیح نباشد چه مواضع
طلوع و غروب انها تفاوت فاحشی بهم رسانند فافهم و اغتنم قوله
و هذه العلامة ورد بها النص یعنی علامتی که جدی را باشد وارد شده
آن نص چنانکه گذشت لکن در نص تصریح باینکه این علامة علامة
کدام بلاد است نیست و تخصیص بعراق بجهة بودن راوی عراقیست
کلام در عراق چنانکه گذشت ظاهر الشمول بالعهد و بیمن فی الخبر نکرده است پس چگونه
این علامة را در جمیع عراق توان اعتبار نمود پس لا محاله باید مخصوص باشد

بعضی از عراق وآنچه مسامت آن بود در طول قوله للکوفه بعد از نقشه فتحی طول و عرض
کوفه کما هو موافقة این علامة با قبله کوفه واضح بود قوله موافقة لقواعد
المستنبطة یعنی چون از قواعد ریاضی چون دائرهٔ هندیه مثلا تشخیص قبله کوفه
دهند مثلا با این علامات مخالفتی نداشته باشد واسهل اینست که در کوفه اعتبار
این علامة را با محراب مسجد کوفه کنند تا احتیاج باعمال رصدی و مطابقه با آن نیفتد
و شک نیست که ظنی حاصل از مطابقه با محراب کوفه اقوی است از مطابقه با قواعد
رصدی قوله الاعتدالیان چون دائرهٔ معدل النهار را با افق بلد تقاطع کند در دو موضع یکی را
که در جهت مشرق است نقطهٔ مشرق و مشرق اعتدال گویند و دیگری را نقطهٔ مغرب و مغرب
اعتدال چه چون شمس در روزی که از این دو نقطه طلوع و غروب نماید شب و روز
برابر بود و خطی که واصل میان این دو نقطه بود خط مشرق و مغرب گویند و خطی
که واصل باشد میان دو نقطهٔ تقاطع دائرهٔ نصف النهار و افق بلد آنرا خط
نصف النهار گویند و این دو خط باهم تقاطع کنند بزاویهٔ قائمه و زمین
بواسطهٔ این دو خط منقسم شود بچهار قسم دو شمالی و دو جنوبی و دو ربع
شمالی یکی مشرقی باشد و دیگری غربی و هم چنین دو ربع جنوبی پس چون تخطیط مشرق
و مغرب خط اعتدال را بلغت و نشر مشوش بر عکس دیں رخط اندازد لا محالة

افق

٦٣

بر خط نصف النهار روی بقطب جنوب ایستاده باشد و در این حال جدی
بلکه هر کوکبی که از سمت الرأس او بجانب شمال بود در حین ارتفاع و انخفاض
بین الکتفین او واقع شود و در این هنگام این علامت با معدل الجدی خلف
المنکب مخالف باشد قوله و هما المتقاطعان لجهة الجنوب والشمال الخ خط
نصف النهار را سابق بر این شناختی و البته میدانی که چون آفتاب در اول جدی بود
محل طلوع او از مشرق اعتدال بیست و سه درجه و نیم در جانب جنوب دور بود
و در اول سرطان بهمین مقدار از جانب شمال پس میان مطلع او از اول جدی
تا اول سرطان چهل و هفت درجه شود و هم چنین در جانب مغرب و هر
بر یکی از این درجات مثلا طلوع و غروب کند پس از اول مطلع جدی
اول سرطان هر خطی که اخراج بنقطه محاذی آن در جانب مغرب کنی
و با الضرورة با خط نصف النهار بزاویهٔ قائمه تقاطع کند و موازی خط
و مغرب بود آن خطها را علی ما قاله الشارح خط مشرق و مغرب اصطلاحی
نامند و مبدأ و منتهای آن را مشرق و مغرب مصطلح گویند پس هر نقطه از
این چهل و هفت درجه شرقیه را چون مشرق برابر خط اندازد دو نقطه مقابل
آن را برعکس با العدد جهته باز رود نقطهٔ جنوب و بر خط نصف النهار ایستاده

باشند چنانکه در مشرق و مغرب اعتدال که یکی از انهاست گذشت و یحتمل فی اللغة را
با جعل الجدی خلف المنکب یعنیها بمیرساند و بعد از دانستن این مقدمات والتی
شرح در کمال وضوح بود و مخفی نماند که در یک بلد بلکه در بلاد متفقة
العرض بجز از یک یک نقطه از این نقاط را برابر یسار و مقابل ابرو یمین نتوان
انداخت فمن هذا لا تغفل قوله خصوصا مع ما فی لغة العلامة للذهنی یعنی خصوصا
با فی لغة دانستن علامة که مشرق و مغرب را برابر یسار و یمین انداختن باشد
علامة مخصوص که جعل الجدی خلف المنکب بود قوله والاعتبار که دانستن مشرق
و مغرب مذکور را برابر یسار و یمین چنانکه فی لغة العلامة مخصوص است چنانکه
دانستی مخالف با علامات و قواعد رصدی نیز هست چه موافق قواعد اینان
لا محاله قبله اکثر عراق عرب را از نقطه جنوب منحرف است بجانب مغرب
پس مشرق و مغرب مذکور را علامة مطلق عراق عرب قرار دادن علی ای
حال باطل خواهد بود مگر آنکه مخصوص شود به بعضی از ولایات عراق عرب
وجه این است که مصنف قدس سره این دو علامت را علامة از برای بلاد عراق
عرب فی الجملة قرار داده اند نه از برای بلدی معین و در این هنگام
شکی در صحت آن نخواهد بود لکن مراد وارد می آید که در این صورت

ذکر

64 ذکر علامتین خالی از فایده خواهد بود چه تعیین قبله هیچ بلد معین از بلاد عراق
عرب حاصل نشود بلکه همین قدر مختص شود که این دو علامت در عراق عرب
فی الجملة معتبر اند اگرچه هر یک منسوب به بلادی باشند و زیاده از این فایده نه
بخشد قوله ولو اعتبرت العلامة اه یعنی اگر اعتبار شود از علامتین که مشرق
و مغرب مطلق مشرق و مغرب یعنی آن حد کلی از افق که میان مطلع اول
جدی و اول سرطان و مغرب ایشان است یعنی مقدار چهل و هفت درجه مذکوره
از جانب مشرق و مثل آن از جانب مغرب مطلق خواه خطا خارج از آن
با خط نصف النهار بر زاویه قائمه تقاطع کنند یا نه که چون مختص هر یک از
نقاط مشرقی را خواهد برابر یسار و هر یک از نقاط مغربی را خواهد برابر یمین
خود انداز خواه آن نقاط محاذی بلدی باشند یا نه لازم آید که در یک
بلد از بلاد عراق عرب شخص واحد تواند گاه مطلع نقطه اول جدی را
برابر یسار و نقطه مطلع اول سرطان را برابر یمین انداخته عمل کند و در
این حال جدی در خلف منکب یمین باشد چنانکه در علامت عراق
گفته اند بلکه از خلف منکب مذکور انحراف جنبه محاذی منکب واقع شود
و گاه نقطه مطلع اول سرطان را برابر یسار و نقطه مطلع اول جدی را برابر یمین انداخته

نماز کند و در این صورت جدی بر خلف منکب یسری باشد چنانکه در شام است
بلکه انحراف بیشتر یافت شده و جدی بر محاذی منکب یسری واقع شود در
هر دو صورت با تفاوت فاحش نماز او صحیح باشد و چگونه این اختلاف
معفو باشد قوله و لکن ثم فی العلامات الخ بدانکه شام ملکیست وسیع
برخی از آن از اقلیم سیم و بعضی از اقلیم چهارم و دار الملک آن دمشق که در اول
و فتح شام بعکس مشهور بوده چنانکه شارح قدس سره در اول کتاب تصریح بآن
نموده و اما در مجمع البحرین است بکسر دال و میم نیز صحیح باشد و آن شهریست بزرگ
و از غایت شهرت از وصف مستغنی طول آن شصت از جزایر خالدات سی و هفت درجه
و صفر دقیقه و عرض آن شصت از خط استوی الخ بیست و سه درجه و چهار
دقیقه است و انحراف قبله آن از جانب جنوب بمشرق لا سی درجه و سی دو دقیقه
دقیقه و علامتی که از برای شام ذکر کنند شاید که از برای کل آن
مملکت باشد چنانکه در عراق دانستی بلکه باید هر علامتی مخصوص باشد
بموضع معینی از آن ملک پس توانیم حمل کنیم علامات مذکوره را از
برای شام فی الجمله چنانکه در عراق تقریر او رفته ایراد کند و پس از دانستن
آن مقدمات باید دانست که مقصود که علامت قبله شام را دو چیز ذکر نموده اول گردانیدن

جدی

جدی خلف منکب یسری دوم گردانیدن سهیل الیمانی دو چشم و شارح شده
بواسطه آنچه شناخته در حواشی قبله جدی را مقید ساخته بحالت ارتفاع
و انخفاض و قید غروب را نیفزود اما سهیل چون بر دور قطب جنوبی متحرک
و از قطب جنوبی زاید از عرض اغلب معموره دورست لا محاله آن را
در هر شبانه روز طلوع و غروب باشد اگر چه فوق الافق را صوراز
فوق النهار اللیل بود و در وقت طلوع از محاذات قطب جنوبی دور
و بجانب مشرق بود و لحظه بلحظه بر ارتفاع افزاید تا بدایره نصف
النهار رسد و محاذی قطب جنوبی گردد و از آنجا رو بجانب مغرب نهد
و در حالی غروب بالضروره بقدری که در حالی طلوع از قطب جنوب دور
و بجانب مشرق مایل بود از نقطه جنوب بهمان مقدار دور و بجانب
مغرب نزدیک بعید و تفاوت حالات آن در احوال است کمانه و غیره
ظاهر باشد لهذا تطبیقا للعلامتین شارح قید فرموده بحین طلوع و غروب
از تقیید آن دو علامت باهم متفق و علامت موضع معینی نبود اگر
سهیل را در حال ارتفاع یا غروب اعتبار کنند هر یک از علامتین علامت
بلدی مخالف دیگر باشد قوله بقدر انحراف الواقع عنها معتبر باشد بنا بر این

گردانیدن سهیل را در وقت غروب بین العینین علامت مر اوساط عراق است
بواسطه مقابله عراق با شام کما لا یخفی قوله والذی صرح به بعضهم آه چون
تفاوت بین القولین چنانکه ظاهر است بغایت اندک است و این تفاوت
قلیل معفو است پس بنا بر آن بوده که شارح ره معفو دارد و متعرض آن نشده که آنرا از این ایراد
و نیز جایز است که هر دو علامت با ملاحظه تفاوت صحیح باشند
و هر یک علامت بلادی معین باشند چنانکه اشاره بآن رفت قوله عن انحراف
الواقف المتوسط قید متوسط بجهت آنست که چنانکه گذشت علامت قبله
اوساط عراق است پس باید شامل مر اوساط عراق شود نه مطلق آن
قوله ما بین المشرق والمغرب متعلق است بتعیین جزء یعنی انحراف شامی
نقص است از انحراف عراقی بود جزء از اجزاء یک ربع که آن ربع دور
خواه آن ربع میانه مشرق و جنوب باشد و خواه میانه مغرب و جنوب
چه هر ربع منقسم به نود درجه است و این طول و تفصیل در عبارت
محتاج نبود بلکه اگر گفته بنقص آن جزء بود از جنوب کافی بود لکن بنا بر شارح ره
در این کتاب خصوصا در باب وقت و قبله بر اشکال و ابهام است قوله الا مطلق گوییم تفصیل کلام
در ما سبق ذکر یافت فارجع الیه قوله والمغرب یعنی بدانکه مغرب نیز ملحق است و تبیعی آنچه
علامت نزول انقلابات

44
علامت بعضی از بلاد آن باشد چنانکه شارح در لمعه قوله العیوق از جمله
چهل و هشت صورت از صور فلکی ممسک العنان است که بر شکل مردی ایستاده
بر یک دست او تازیانه است و بر یک دست او عنان و آن چهارده کوکب است در جانب
جنوب او ستاره است روشن و سرخ رنگ که در اکثر از مواضع بعد از ثریا طلوع کند
و آنرا عیوق خوانند چه رقیب ثریاست مشتق از عوق یعنی نگاه داشتن و ستاره دیگر که
که از عیوق تا ثریا و عیوق و دبران که از اعین الثور گویند بر مثلث متساوی الاضلاع منفرج الزاویه
و بر زاویه منفرجه واقع باشد آنرا ذو العنان گویند قوله محاذیا للاذن الیمنی الاظهر
این بود که بگوید محاذیا بالقدام المنکب الایمن تا از تطویل در عبارت فارغ باشد قوله
هذا مخالف لما صرح به المصنف ممکن است که بگوییم که هیچ وجه منافی بین العلامتین
نیست چنانکه مکرر گذشت و ممکن است و شیع در هر بلد از بلاد آن از علامات است و یک علامت
نتواند علامت جمیع آن بلاد بود پس در لمعه بعضی از بلاد یمن را ملاحظه فرموده
و آنرا مقابل شام انداخته و در دیگر کتب ملاحظه بلدی دیگر از آن فلک نموده علامت دیگر را
مذکور ساخته که مقابل بعضی از عراق شود پس منافاتی بین العلامتین نباشد چه
که هر یک علامت بلد دیگر باشند بلی چنانکه مکرر ذکر شد لازم آید که ذکر این علامات را
فایده چندان نباشد چه از ذکر اینها همین قدر معلوم شود که این علامات با علامات

دیگر را در فلان ملک اعتبار توان نمود و اما آنکه علامت کدام بلد از بلاد آن ملک است معلوم نکرده بود
این سخن بر اکثر بلاد ایران دلالت دارد لما لا یخفی علی المتتبع المتدبر قوله و سهیلا غائبا
بین الکتفین ظاهر از غایبا آنست که مراد حالت غیبوبت دیدن باشد قریب او بدایره افق
غربی است و در این صورت چنانکه باید این علامت با جعل الجدی بین العینین محاذی
باشد چنانکه ظاهر است و ممکن است که گوئیم چنانکه در حاشیه سابق ذکر رفت این
اختلاف مضر نباشد محمل است که مراد از غایبا اول زوال او از دایره نصف النهار
بود و در این حالت هر دو علامت با هم موافقت دو علامت یک باشند فی حفظه قوله
کون الیمن مقابلا للعراق لا الشام یعنی مقتضای آنکه بعضی در کتب ثلاثه و غیر مضبوط
گفته اند آن است که یمن مقابل عراق شود نه شام و مراد از عراق بعضی از عراق بود
اما بنابر علامت اول که ذکر کرده اند جدی بین العینین باشد بواسطه آنکه آن علامت موافق
بلاد از یمن باشد قبله آن نقطه شمال و در این هنگام مقابل شود با بعضی از عراق عرب
که در اطراف غربی عراق واقع اند مانند موصل که قبله چنانکه گفته اند نقطه جنوب بود
و اما بنابر علامت دوم که ذکر کرده اند سهیل حین غروب میانه دو کتف اگر مراد از حین
غروب حین الزوال چنانکه گفتیم باشد علامت اول موافق و هر دو علامت علامت موصل
و مانند آن باشد و اگر مراد از حین غروب معنی ظاهر آن بود این علامت علامت بعضی از اوساط

عراق بود

عراق بود که قبله آن منحرف باشد از جنوب بمغرب مانند کوفه و امثال آن و
و علمای امامیه یمن مقابل عراق باشد و حق این است که چنانچه اشاره بآن شد
هر دو عبارت صحیح و بعضی از یمن مقابل بعضی از عراق است و بعضی مقابل بر بعضی
از شام و مقابله او با شام من حیث الاطلاق اقرب است چنانکه از مقابله رکن
شامی در رکن یمنی خانه کعبه مستفاد می شود چه این هر دو رکن مقابل یکدیگر اند و رکن عراقی
مقابل رکن مغربی است و چنانچه فقیر خود دقت نمود حجر الاسود که در رکن عراقی
منصوب است قریب بمحاذات مشرق اعتدالی بود والله العالم
قوله و مع هذا الاختلاف فی العلامات مختلفات ایضا اجراء این
بر وجه تفصیل در حواشی پیش گفته اند فلا نعید قوله فان جعل الجدی محاذی العین
قید طالع در عبارت شرح در نهایت غرابت است چه اولا که جدی را بین
العینین علامت قرار داده اند از این قید به این قید به نمط انه و بر وجه اطلاق ذکر نموده اند
و قطع نظر از آن جدی را حالت طلوع و غروب نباشد و اگر مراد از طلوع طلوع آن
در فلک است یکی از حرکات قطب شمالی کمالت بعد بهم رسانیده او را طلوع و غروب
باشد چگونه طالع علامت شود و حالت آنکه موضع او بالفعل با محل طلوع او در آن وقت
در آن وقت در غایت اختلاف بود و غایت توجیه آن است که مراد از طالع

وصول آن بدایره نصف النهار بود و مراد از حین ارتفاعه و انحطاطه این تقریب

یقتضی استقبال نقطة الشرق فیکون تکلفاً تکلف و این توجیه هر چند

لاعلاج است لیکن در غایت بعد است اما این بواسطه سرکشی نویسنده است

قوله و مع هذا الاختلاف فالعلامتان مختلفتان یعنی این دو علامت

که مصنف در کتب ثلاثه گفته با هم مختلف اند و دانستی کلام در اینمقام را

فارجع الیه قوله لا غبار یا دانستی که غبار را بر دو معنی حمل توانیم کرد و بنای

کلام شارح ظاهراً حمل بر معنی ظاهر است و اگر حمل بر اول زوال از دایره

نصف النهار کنیم چنانکه گذشت مخالفت بین العلامتین مرتفع گردد

و این حمل بر فرض بعد العدا از حمل جدی طالعا بر آنچه گذشت نخواهد بود

قوله و مع هذا فالمقابلة للعراق لا الشام حیث قال فان ذلک یقتضی

این عبارت خالی از عیب تکرار نیست زیرا که سابقاً اشاره بدان تصریح بآن

گذشت حیث قال فان ذلک یقتضی کون الیمن مقابلا للعراق لا الشام

قوله هذا البحث ما یتعلق بعبارته یعنی آنچه در یمن از علامات

ذکر مفهوم

ذکر مفهوم بر وفق تقریرات و عبارات فقها بود نه بر وجه تحقیق قوله اما الموافق

للتحقیق یعنی موافق تحقیق در علامات یمن این است که گوییم مقابل شام

از ملک یمن صنعاست و آنچه قریب و مسامت صنعاست در طول و صنعا و

و ما ناسبهما را موافقت با هیچ کدام از آن علامات که مصنف در کتب ثلاثه و در غیر مصنف گفته

نیست یعنی صنعا و ما ناسبهما نسبت با جعل السهیل غایباً بین الکتفین و الجدی بین العینین

نیست بلکه مناسب است با آنچه از عبارت لمعه معلوم است که عبارت باشد از گردانیدن سهیل

در حین طلوع بین الکتفین و قرار دادن جدی را محاذی گوش راست پس عبارت لمعه

بعد از تخصیص یمن بصنعا و ما ناسبها صحیح و آنچه در کتب ثلاثه و غیر آن مذکور است غلط

خواهد بود و از اینجا ظاهر شد که مراد از علامات در قول شارح و هی ان العلامات سیأتی بیان هذه

العلامات فی و علامتی است که در کتب ثلاثه و غیر آن ذکر شده و این سخن بسیار از شارح

در کمال غرابت است و ظاهر الغفلة زیرا که صنعا را مقابل شام انه آخذه و حال آنکه

شام چنانچه دانستی ملکی است وسیع و هر بلدی از آن را علامتی است و برای دیگر در غایت

جواب گویی بخاطر میرسد آن که گوییم مراد از شام موضعی است از آن ملک که با آنچه

از آن علامات تفهیم موافق آید و محصل کلام آن باشد که صنعا مقابل دلالتی است

ارشام که با آنچه از علامات ذکر نمودیم مطابق است مطلق شام و بعد این سخن بر جاهل
و عام مخفی نیست قوله فیها انما المناسب لها العدن وما والاها یعنی مناسب با علامات
یعنی چون علامتی در کتب ثلاثه و غیر آن مذکور است عدن است و آنچه قریب است
بعدن از ممالک یمن و بنا بر این پس عبارت مصنف هم در این کتاب و هم در کتب
ثلاثه اگر چه بعد از اندک تکلفی صحیح شود و هیچ بحثی بر آن متوجه نباشد چه مراد از یمن
در این کتاب مصنف باشد و ما والاها دارد از آنچه در کتب ثلاثه ذکر یافته عدن بود و ما یناسبها
و بعد از ذکر مراد آنچه در اینجا و در کتب ثلاثه ذکر شده صحیح و موافق تحقیق بود قوله
فهل یمکن اشاره باشد بانکه چنانکه گفته شد عدن موافق با جمیع علامات است که در کتب ثلاثه
ذکر شده و حال آنکه آن جمیع علامات کمال با هم مخالفند پس با همه مخالفت مطابقه
چگونه صورت بندد و محتمل است اشاره باشد به بعضی از آنچه ما ذکر نمودیم از ایراد
و اشکالات در سمت قبله با آنکه اشاره بود به تفتیش در مسئله قبله و ذکر علامات
چه تحقیق مقام با آن همه اختلافات و تغیرات است در کمال اشکال بود و تحقیق
که از بابت استناد و احتیاط بود چه هر که هر چه گوید در جواب میتوان گفت
که ما خود بدان بر خوردیم به قیدی براستاده با آن قوم مقیم و خرد متوسط قدم و این رساله نفته

خدا ابدا انه

خدا ابدا انه دانست که گفته قوله و یجوز ان یعول علی قبلة البلد
مراد از قبله از بلد سمتی است که مسلمانان بآن نماز گذارند و اموات خود را بآن جانب
دفن کنند و ذبایح را بآن سمت ذبح کنند و از انجمله محاریب مساجد است چنانکه
شارح گفته قوله و کذا یجوز ظاهر آن است که گوید و یجوز تجدد فکذا از برای که
حکم اول وجوب بود نه جواز مگر آنکه گوئیم که کذا الجب مطلق جواز است که در وجوب
و جواز بمعنی الاخص هر دو یافت شود و آنچه گفتیم بنا بر آن است که و کذا عطف
باشد بر فیجب در کلام شارح و اگر عطف باشد بر فیجوز در عبارت مصنف با وجود بعد
بر او وارد آید که از برای غیر عالم بخطاب در قبله چنانچه اجتهاد در تیامن و تیاسر
جایز بود اجتهاد در اصل قبله نیز جایز باشد هر چند واجب نباشد پس تخصیص جواز
اجتهاد از برای تحصیل تیامن و تیاسر بی وجه باشد قوله و نحوه در حاشیه
سابقه معنی و نحوه شناخته شد قوله و لا فرق بین الصغیر و الکبیر یعنی
در اعتماد بقبله بلد فرقی میان بلد صغیر و کبیر نباشد پس بنا بر این اگر در بلدی کبیر در گوشه
از آن قبرستانی از مسلمانان باشد جمیع آن بلد اعتماد بقبله آن قبرستان توان
نمود و در قریه‌ای که حکم چنین و خلاف معفو باشد قوله و القری بین

این سخن بنابر این است که اقلّ جمع سه باشد والا با قبور راهم که در کلام منقدمه عبارة
است مخالف بود مگر اینکه گوییم مراد از قبور هم قبرستان عرفی باشد و در این صورت
سه قبر و چهار قبر اطلاق قبرستان خالی از اشکال نیست و علی هذا مثلاً اگر
پنجاه قبر متفرق باشند هر یکی در گوشه از بلد واقع شده باشند اعتماد بر اینها
نتوان نمود هر چند جمله بر یک سمت باشند و شکی نیست که حکم بعدم جواز اعتماد
بر اینها در صورت مفروضه محل اشکال است چه ظن غالب از اینها بسمت قبله
بلد حاصل میشود قوله قلیل المسافة منهم یعنی کمتر از مسلمانان عبور از آن
نمایند و مخفی نماند که این حکم در صورتی است که در محراب میسور ظن بجهت
قبله و این قبله مسلمانان بر آن محراب بود حاصل شود قوله فکذا العدل
العارف در شرح ارشاد مقدم داشته تقلید عدلین را با امکان بر تقلید
عدل واحد و شکی نیست در این که آن اولی است بلکه اظهر و اگر عدل واحد
نیز ممکن نشود آیا اعتماد بر قول مجهول الحال یا فاسق میتوان نمود یا نه در آن
دو وجه است و ظاهر آن است که اگر بواسطه صدق ایشان در قول بحسب
تجربه و دانستن ایشان مسائل قبله را ظن حاصل شود بسمت قبله اعتماد

بر آن نتوان کرد

بر آن نتوان کرد و الا فلا قوله رجلا کان او امرأة ظاهر عبارت آنکه بقول صبی و صبیه ۷۰
هر چند ممیز باشند اعتماد نشاید نمود و با وجود حصول ظن جه زیست که اعتماد
نتوان نمود قوله مع ضیق الوقت عن التعلم یعنی با امکان تعلم وسعت وقت
تعلم واجب بود اما در این صورت تعلم واجب کفائی است یا عینی فیه قولان
قوله علی وجود الاقوال محتمل است که متعلق باشد به قوله او محتمل است
که متعلق باشد بلا فرق وهو الاقرب قوله فی ذلک اختلاف ظاهر کلام
شیخ در خلاف آن است که با وجود عدم تمکن از اجتهاد خواه اعمی باشد
و خواه بینا بر او لازم است که بچهار جانب نماز کند و در کتب ذکری مقرر
گفته است که اگر رجوع بعدل متعذر باشد یقیناً رجوع بمستور میتوان
نمود ظاهر است که با وجود حصول ظن اعتماد بر قول فاسق کافر
میتواند نمود ظاهر است که با وجود حصول ظن اعتماد بر قول فاسق
کافر میتواند نمود فکیف بالمستور و اگر شخص عالم باسباب باشد
و او را ممتنع از رجوع بهم اسباب رسد مصنف در ذکری و علامه
در اکثری از کتب جمهور رفته اند با آنکه بر چنین شخص تقلید جایز
نیست بلکه باید بچهار جانب نماز گذارد قوله یصلی الی اربع جهات

لب کلام در این مقام آنکه سمت قبله یا باید معلوم باشد یا مظنون و یا عدم
امکان علم و ظن اگر جمیع جهات در نظر او یکسان بود بر او لازم است
که هر نماز را بچهار سمت گذارد و اگر چهار سمت مساوی در احتمال
سمت قبله نباشند بلکه مظنون در سه جهت یا دو جهت باشد در اول هر نماز
سه بار بسه جهت مکرر کند و در دوم دو بار بدو جهت و در صورتیکه بچهار
جانب مثلا نماز را باید بجا آورد و اگر در ذمه او یک نماز باشد امر
او ظاهر است و اگر دو نماز مرتب باشند چون ظهر و عصر آیا باید او
نماز ظهر را بچهار جانب بجا آورد و بعد از آن نماز عصر را
بجوانب اربعه گذارد یا آنکه بعد از نماز ظهر بجهتی یک نماز عصر را
بهمان جهت گذارد و بعد شروع در ظهر بجهتی دیگر و عصر را بهمان
جهت بعمل آورد و هکذا یا آنکه مخیر است که چهار نماز ظهر و چهار
نماز عصر را بهر نحو که خواهد بجا آورد احتیاط اختیار
اول است و بر این قیاس است سه جهت و دو جهت و با آن در صورتیکه
بچهار جهت باید نماز کند اول خطی مستقیم بهر سمتی که خواهد

اخراج می نماید و بعد خطی دیگر بر آن میکشد که بزاویه قائمه تقاطع کند و بر روی هر خطی
بجهات اربعه نماز میگذارد و بر این قیاس در واجب است که نماز را در آخر وقت
بعمل آورد و لیکن در صورتی که ظن او حاصل شود که در قبل از آخر وقت اداء علم یا ظن
بجهه قبله حاصل شود خالی از اشکال نیست و باز بدان که اگر حکم این شخص نماز بجهات
اربعه بود و وقت بجهه ادای چهار نماز مضیق باشد گفته اند که بهر قدر از جهات که ممکن
باشد نماز گذارد و در اختیار سموت با مصلی است و جواز نیست که از این صورت
اخبار بقرعه فهمیده نمی شود مگر آنکه بودن اختیار با مصلی اجماع است قوله لان الصلوة کذلک
دلیل است از برای حسن اعتبار قوله او لا انحراف عنها بما لا یبلغ
الیمین والیسار مخفی نماند که حصول این مقصود بواسطه نماز بسه جهت ممکن باشد
باین نحو که دائره کشیده محیط آنرا سه قسمت متساوی قسمت کنند و از مرکز
آن دائره که نصف خط بر آن سه قسمت اخراج کنند و بر هر خطی یک نماز گذارند
چنانکه محقق فیض قائل شده چه از مبداء هر قسمی تا نهایت قسم دیگر یکصد و بیست درجه
بیش نخواهد شد پس اگر یکی از خطوط ثلاثه برمحاذی کعبه بود فهو المراد و الا باید که یکی
از آنها در میان یمین و یسار قبله واقع شود کما لا یخفی علی المتامل قوله موجب
للصحة مطلقا یعنی اعم از آنکه خلاف آن در وقت ظاهر شود یا خارج وقت

قوله او ما فی حکمها یعنی یمین و یسار قوله و ذهب السید ره
بعضی از محشین گفته اند که مراد سید از قرعه میان جهات اربعه است نه مطلق جهات
زیرا که جهاتی که نماز بان ممکن است غیر محصور است و بر فرض حصر مستلزم عسر و حرج است
و این سخن در نظر فقیر غریب و غیر منقح می آید چه با وجود عدم انحصار مستلزم محال است
و نه با وجود عسر و حرج زیرا که اگر خطی بهر سمتی که خواهند کشند و بر رقعه افعل و بر دیگری
لا تفعل و امثال آن چنین صل و لا تصل یا یجوز و لا یجوز بنویسند و بنام الخط معین قرعه
برارند اگر امر براید فهو المراد و الا خطی دیگر کشند و بهمان نحو قرعه زنند تا امر براید و بران
جهة نماز گذارند هیچ مفسده مترتب نشود بلکه اسهل از نماز بجوانب اربعه باشد
اگر بایستی او لا جمیع خطوط ممکنه را از نقطه معین اخراج نمود و بعد از آن قرعه زنند
البته امر مشکلی بلکه محال بودی و عسر او حاصل در صورت مفروضه جمعی مثل ابن بابویه
و ابن ابی عقیل و علامه در مختلف و مصنف در ذکری میل نموده اند باکتفای بنماز واحد بهر جهة
که خواهد پس اگر در وقت فساد آن ظاهر شود اعاده کند و الا فلا و این قول را
اختیار نموده صاحب مدارک و محقق خوانساری و روایات چند دال است بر این قول
قوله و لو انکشف الخطا بعد الصلوة بدانکه آنچه را که مصنف و شارح قدس سرهما
متعرض شده اند حکم مختص است که واضح شود خطای او در قبله بعد از نماز و اگر
کشف شود خطای او در اثنای نماز حکم او این است که انحراف او از قبله بجهت یمین و یسار

نرسیده باشد ظاهر این است که نماز را بر هم نمی زند و توجه می نماید بجانب قبله و نماز او
صحیح است چنانچه بتصریح نموده اند شیخ ره در مبسوط و جمعی دیگر و اگر بعین یمین
و یسار توجه نموده یا از یمین و یسار بجانب مخالف قبله توجه نموده پس بر او
لازم است که نماز قطع نموده و توجه بجانب نموده نماز را اعاده کند مگر آنکه در وقت تنگ
باشد که اگر خواهد نماز را اعاده کند ادراک یک رکعت از این نماز در وقت نه نماید که او
در اثنای نماز توجه می نماید بجانب قبله و نماز او صحیح است و نماز را تمام می کند و احتیاط
آن است که این شخص که قطع نماز بر او لازم باشد و بواسطه ضیق وقت نماز را قطع
نه نموده بجانب قبله توجه می نماید بعد از فراغ از نماز قضای آن نماز را نیز بجای آورد
به نیت قربت و جمعی مثل محقق و علامه و دیگران گفته اند که اگر انحراف او
از جانب قبله اندکی است نماز را چنانچه گفتیم قطع نه نماید و در بین صلوة توجه
می نماید بجانب قبله و نماز او صحیح است و اما اگر انحراف او کثیر بود هرچند بحد یمین
و یسار نرسیده باشد حکم او قطع آن نماز و اعاده است با امکان ادراک یک رکعت
از آن نماز چنانکه اگر انحراف او بحد یمین و یسار یا زیاده برسد و بدانکه در این
مقام اکثری از فقها رضوان الله علیهم اجمعین بجای یمین و یسار لفظ مشرق و مغرب
گفته اند و این غلط است واضح مگر آنکه مراد ایشان از مشرق و مغرب یمین و یسار

باشد مجازا یا انکه ذکر مشرق و مغرب بطریق مثل باشد نه تخصیص کما لا یخفی قوله
او ناسیا للمراعات اما اگر جاهل مسئله باشد یعنی تقصیر در تحصیل مسئله نموده باشد
که انحراف از جهة قبله جایز نیست ظاهر است که حکم او حکم عامد بود یعنی لا محاله باید
نماز را خواه در وقت باشد و خواه در خارج وقت و خواه انحراف قلیل بود خواه کثیر
قوله ای ما کان دونهما یعنی مراد از ما بین یمین و یسار نه ما بین حقیقی است چه ما بین حقیقی
یمین و یسار قبله حقیقی است و آنکه فی خط در آن غیر متصور بلکه مراد آنست
که توجه او بنفس یمین و یسار نباشد بلکه از یمین و یسار قدری انحراف
بجانب جهة قبله جسته باشد هرچند انحراف از یمین و یسار اندک باشد
و چون انحراف از یمین و یسار بر توجه بجانب جهة قبله و مخالف آن
هر دو صادق می آید مقید ساخته آنرا بقوله الی جهة القبلة قوله
محضا تقیید بمحضا جهة آن است که مبادا توهم شود که مراد
از یمین و یسار یمین و یسار عرفی است بلکه مراد نقطه معینه محاذی
یمین و یسار است چه بمحض ازان بجانب قبله حکم آن حکم اول است

لم علیم اول

٧٢

که عدم اعاده باشد قوله و هو الذی الی ما یقابل این یا این بجهة آن است
که ظاهر عبارت مصنف موهم این است که مراد از استدبار در مسئله بر توجه بجانب
هر جزء از مجموع امتداد ما بین نقطه یسار و یمین است که بر خلاف جهة قبله باشند
و لازم آید که هرگاه از نقطه یمین و یسار اندکی انحراف بجانب خلاف جهة قبله
نماید بر او نیز اعاده واجب باشد هرچند در خارج وقت بود و حال آنکه توجه بآن جزئی
از آن امتداد که جدا استدبار محض نیست توجه بنفس یمین و یسار است که بر او
در وقت اعاده لازم است نه در خارج وقت کما صرح به بقوله و علی المشهور کلما خرج
پس بجهة رفع این توهم فرموده که مراد از استدبار آنست که توجه نماید بجانبی
که مقابل سمتی باشد که توجه بآن سمت بر مختار لازم بود و از این تقریر ظاهر شد که مراد
از یجوز در یجوز الصلوة الیه اختیارا جواز متحقق در ضمن وجوب است یعنی واجب باشد
توجه بآن نه جواز بمعنی الاعم قوله و الا فوجهان الاعادة مطلقا یعنی اقوی آنست
که حکم مستدبر حکم ما بین و مسامت باشد نه تفاوت که بر هر یک اعاده در وقت
لازم و در خارج وقت غیر لازم و قول مصنف که بر ما بین و مسامت در وقت
اعاده لازم بود و در خارج وقت غیر لازم و بر مستدبر هم در وقت اعاده
لازم بود هم در خارج وقت صحیح نباشد و محصل کلام در این مقام آنکه اگر آنکه ف

خطا در توجه بجانب قبله بعد از فراغ از نماز بهم رسد در آن چهار صورت
متصور است اول آنکه انحراف او از جهت قبله بحد نقطه یمین و یسار نرسیده
باشد بل انحراف در ما بین یمین و یسار در جهت قبله بود برای او هیچ وجه اعاده
لازم نباشد نه در وقت و نه در خارج وقت خواه انحراف او اندک
بود خواه بسیار و قدر انحراف قبل دوم آنکه توجه او بنفس یمین و یسار قبله بود
برای او بالاتفاق اعاده در وقت لازم باشد و در خارج وقت غیر لازم و ظاهر
از وقت چنانچه گذشت آنست که در وقتی که انکشاف خطای او بهم رسد
تواند بکعبه از آن نماز را در وقت واقع سازد سیم آنکه انحراف او
از یمین و یسار گذشته بر خلاف جهت قبله بود اما بحد استدبار حقیقی نرسیده
باشد و او نیز مثل قسم دوم است که برای او اعاده در وقت لازم بود
نه در خارج وقت و این جا بود که عبارت مصنف موهم خلاف مدعی بود و شاید
در رفع این توهم را فرمود چهارم آنکه مستدبر قبله باشد یعنی توجه بجای نمود
که مقابل قبله مختار بود و این محل خلاف است که مصنف را اعتقاد آنکه
برای او اعاده لازم است خواه در وقت باشد و خواه در خارج وقت و شارح را
معتقد آنکه حکم او نیز حکم متیامن و متیاسر است که برای او اعاده در وقت

لازم

74

لازم باشد و در خارج وقت غیر لازم پس بنا بر رای مصنف حکم مخطی بعد از نماز سه باشد
گاه برای او اعاده مطلقا لازم نباشد و گاه برای او مطلقا اعاده لازم باشد و گاه برای او در وقت اعاده
لازم شود و در خارج وقت غیر لازم و اقوی در نظر شارح آنکه حکم او از دو بیش نباشد
گاه برای او مطلقا اعاده لازم نباشد چنانچه مصنف گفته و گاهی برای او اعاده در وقت
لازم بود و بس و اما در خارج وقت برای او در هیچ وقت اعاده لازم
نباشد و جمعی از متاخرین موافقت نموده اند با شارح فقوله فی الوقت مطلقا
یعنی اعاده مخصوص است بوقت خواه متیامن و متیاسر بود و خواه منحرف
از یمین و یسار بخلاف جهت قبله اگر چه بحد استدبار قبله رسیده باشد فقوله
لضعف مستند التفصیل یعنی مستند تفصیلی که مصنف قائل شده که
بر مستدبر در وقت و هم خارج وقت هر دو اعاده لازم و در غیر مستدبر مزبور
در وقت لازم و در خارج وقت غیر لازم روایتی است ضعیف و عمل بآن
موجب تقلید حدیث صحیح است که دلالت میکند که در صورت وجوب اعاده
اعاده در وقت است و بس من غیر تفصیل و آن مستند هست فقوله
المتناول باطلاقه موضع النزاع یعنی آن حدیث صحیح باطلاقه
دلیل است بر آنکه بر مستدبر نیز در وقت اعاده لازم نه در خارج

۷۵ ر

نه در خارج وقت و اطلاق آن صحیح یا ضعیف مقید که دال بر تفصیل
خالی از وجه است و ان حدیث شریف این است قال ابو عبد الله ع
اذا صلیت و انت علی غیر القبلة و استبان لک انک صلیت و انت
علی غیر القبلة فی وقت فاعد و ان فاتک الوقت فلا تعد قوله و ما صح
عنها در این کلام تکرار است بلا فائده چه این حکم از کلام سابق
معلوم شد الحمد لله علی اوله و آخره تمت الکتاب بعون
الوهاب ۱۲۸۱

بازبینی شد
۱۳۷۰ ش

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

اصالة الرأي صانتني عن الخطل وحلية الفضل زانتني لدى العطل

الاصالة مصدر اصل الشيء اصالة كضخم ضخامة اي صار ذا اصل وقيل
ورجل اصيل الرأي محكمه والرأي مصدر رأى رأيا وهو النظر بالتفكر في مبادي
الامور وعواقبها والعلم بما يؤول اليه من خطأ او صواب وصيانة الشيء حفظه والخطل الاعوجاج
خطل في كلامه ومشيه كفرح خطلا اي اعوج والحلية الزينة يقال حلاه تحلية اي البسه الحلي
وحلاه ايضا بالتشديد تحلية والفضل الزيادة من شيء يفضل به الانسان عن غيره من العقل
والعلم والادب والزين ضد الشين والعطل بالمهملتين مصدر عطلت المرأة كفرح اذا عريت عن الحلي
فهي عاطل واعراب البيت ظاهر لكن قول الشارح في التاء في صانتني ما يرجع الى اصالة وهي في
موضع رفع فاعل صانت وهم بل التاء حرف دال على تأنيث الفاعل وفاعل صانت ضمير يعود
على اصالة وفيه من البديع في عان الموازنة بالراء والنون لانه وازن بين صانتني وزانتني
وللزوم ما لا يلزم لانه التزم الطاء في الخطل والعطل والمعنى ان في رأيا اصيلا يصونني
عن الاعوجاج في قولي وفعلي وحلية من الفضل تزينني عند التجرد عن الاغراض الدنيوية
لانها فانية والعلم يتبعني الى القبر ثم ان الفضل زينة الحياة الدنيا والباقيات الصالحات خير عند

ربك

ربك ثوابا وخير املا فاما فضل العلم فشواهده من الكتاب والسنة مشهورة و
ادلته بالعقل والنقل معروفة وناهيك بقوله تعالى شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة
واولو العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم العلماء شرفا وفضلا واجلالا وتنبلا
اذ بدا سبحانه بنفسه تعالى وثنى بملائكته وثلث باهل العلم وكذا قوله تعالى قل هل يستوي الذين يعلمون
والذين لا يعلمون حيث نفى التسوية بينهم وبين الجهال وكذا قوله تعالى وتلك الامثال نضربها للناس
وما يعقلها الا العالمون حيث خصص تعقلهم اياها بالعلماء وكذا قوله تعالى ولو ردوه الى الرسول والى
اولي الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم حيث رد الحكم في الوقائع والحوادث الى استنباط العلماء
الحاقا برتبتهم الى رتبة الانبياء عليهم السلام ولهذا اتى صلى الله عليه وسلم العلماء ورثة الانبياء وفضل العالم
على العابد كفضل القمر على سائر النجوم ليلة البدر رواه ابو داود والترمذي ولله در من قال شعر شرف
الرواية لتلك الرتبة واما الرأي فلم يزل ممدوحا عند العقلاء ومن عظيم فضله ان الله تعالى ادب نبيه على
نبيه صلى بمشاورة اهل العلم والرأي بقوله تعالى واعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم في الامر مع عصمته وتاييده
ليقتدي به الناس في المشورة وما احسن قول ابي الطيب المتنبي شعر الرأي قبل شجاعة الشجعان
هو اول وهي المحل الثاني فاذا هما اجتمعا لنفس مرة بلغت من العلياء كل مكان ولربما
طعن الفتى اقرانه بالرأي قبل تطاعن الاقران لولا العقول لكان ادنى ضيغم

٧٦

ربك ثوابا وخير املا فاما فضل العلم فشواهده من الكتاب والسنة مشهورة و
ادلته بالعقل والنقل معلومة وناهيك بقوله تعالى شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة
واولو العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم العلماء شرفا وفضلا واجلالا ونبلا
اذ بدا سبحانه بنفسه تعالى وثنى بملائكته وثلث باهل العلم وكذا قوله تعالى قل هل يستوي الذين
والذين لا يعلمون فنفى التسوية بينهم وبين الجهال وكذا قوله تعالى وتلك الامثال نضربها
وما يعقلها الا العالمون حيث خص تعقلهم اياها بالعلماء وكذا قوله تعالى ولو ردوه الى الرسول والى
اولي الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم حيث رد الحكم في الوقائع والحوادث الى استنباط العلماء
والحاقا برتبتهم الى رتبة الانبياء عليهم السلام ولهذا اتى في الحديث العلماء ورثة الانبياء وفضل العالم
على العابد كفضل القمر على سائر النجوم ليلة البدر رواه ابو داود والترمذي وشرف
اثر انه لتلك المرتبة واما الراي فلم يزل ممدوحا عند العقلاء ومن عظيم فضله ان الله تعالى اوجب على
نبيه صلعم مشاورة اهل العلم بقوله تعالى واعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم في الامر مع عصمته وتاييده
ليقتدي به الناس في المشاورة وما احسن قول ابي الطيب المتنبي شعرا الراي قبل شجاعة الشجعان
هو اول وهي المحل الثاني فاذا هما اجتمعا لنفس مرة بلغت من العلياء كل مكان ولربما
طعن الفتى اقرانه بالراي قبل تطاعن الاقران لولا العقول لكان ادنى ضيغم

٥٠٩/٢

میکروفیلم شد

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب شرح لامية العجم

مؤلف متن مؤيد الدين ابو اسماعيل محشی حسين علی طغرائی

شارح جمال الدين محمد بن عمر مترجم حضرمی

تاریخ تحریر ١٠٨١ ق نوع خط نستعلیق تعداد سطر ١٥ و ١٤

جزء کتب ادبیات زبان عربی عدد اوراق ٤٣

طول ١٧ عرض ١١ شماره عمومی ٢٥٠٤٧

وقفی / خریداری آستان قدس تاریخ وقف / خریداری دیماه ١٣٧٧

ملاحظات

٤٤

اندازهٔ نوشته : ٨×١٣ =